

بذر

نشریه دانشجویی بذر

همکاران این شماره: آلاله، پرستو پوینده، رها کیا، سایه روان، برناک جوان

www.bazr1384.com

www.bazr1384.blogfa.com

Email: bazr1384@gmail.com

شماره سی و هفتم - ویژه
تیر 1388

■ مردم سرنوشت این نظام را در خیابانها تعیین خواهند کرد!

بیانیه نشریه دانشجویی بذر صفحه 2

■ موسوی و جامعه آینده اش صفحه 3

■ فعالین بذر از خیابان های ایران می گویند صفحه 6

■ امروز "ندا" متولد می شود! صفحه 5



بیانیه نشریه دانشجویی بذر - 25 خرداد 1388

مردم سرنوشت این نظام را در خیابانها تعیین خواهند کرد!

میرحسین موسوی فراتر رفته است، اهداف مبارزه و خواسته و مطالبات مردم هم باید فراتر از چارچوب دعوای درون هیأت حاکمه جمهوری اسلامی برود. موسوی هم به خاطر مردم در مقابل حکومت که خود عضوی از آن است و یارانش نمی ایستد. او مرتباً در بیانیه های خود وفاداری و تعهدش را به نظام جمهوری اسلامی، ولایت فقیه و قانون اساسی جمهوری اسلامی اعلام می کند تا مبادا نیروهای غیرخودی، نیروهای سیاسی مستقل و انقلابی به طرح شعارها و مطالبات دمکراتیک مردم دست زنند. او نیز می داند که ما جوانان در مبارزات شبانه روزی خود کل نظام جمهوری اسلامی را به زیر سؤال برده ایم.

در طی 30 سال گذشته، سران رژیم جمهوری اسلامی با سرکوب، چپاول و غارت آنان، ثروت و قدرت خود را بنا کردند. اگر احمدی نژاد، هاشمی رفسنجانی را افشا می کند به معنای این نیست که با مردم است و به خاطر آنها این کار را می کند؛ بگذریم از اینکه احمدی نژاد حرف جدیدی نزنده بود، بیش از دو دهه است که اکثریت مردم از چپاول ثروت و منابع کشور توسط خاندان هاشمی رفسنجانی باخبرند. همواره طبقات حاکمه ارتجاعی آن هم از نوع اسلامی آن، دزد جان و مال مردم هستند.

اما شکاف درون طبقه حاکمه به حدی که امروز شاهد آن هستیم، نقطه عطف مهمی در نظام جمهوری اسلامی است. آنان می خواهند نبرد سهمگین خود را از طریق قربانی کردن مردم به پیش برند. بدون شک در این مبارزات و این فضای مساعد هزینه خواهیم داد. اما این بار باید بتوانیم هزینه ها را به سود منافع خود، آرزوها و آرمان های خود که همانا برجیدن بساط مخوف نظام اسلامی است، جهت دهیم. با گسترش مبارزات خود آن را به یک مبارزه همه جانبه علیه کلیت نظام جمهوری اسلامی از کودتاچیان دروغگوی احمدی نژاد تا شال سبز موسوی و رفسنجانی تبدیل کرد.

اعتراض به بسته شدن روزنامه سلام در 18 تیر 78 را بیاد بیاورید، در ابتدا دانشجویان با اعتراضشان در واقع از خاتمی و تفکر دو خردادی حمایت کردند. اما خاتمی اصلاح طلب دانشجویان را به خاک و خون کشید. مبارزات 18 تیر مسیر دیگری پیدا کرد و به یک مبارزه رادیکال تبدیل شد. اکنون نیز ما باید شور و انرژی بی پایان خود را برای تغییرات واقعی و در جهت اهداف بزرگتری به کار گیریم.

ما نسل جوانی که در مقابل حمله مزدوران ضد شورش که تا به نندان مسلح



انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری در ایران برگزار شد. برخلاف انتظار اکثریت مردم که منتظر بودند موسوی انتخاب شود، احمدی نژاد برای بار دوم رئیس جمهور شد. وقتی نتایج از ساعاتی آغازین صبح شنبه اعلام شد، معترضین به سمت وزارت کشور هجوم بردند. اعتراضات در تهران گسترش پیدا کرد و به اکثر نقاط کشور کشیده شد. گفته می شود که معترضین طرفداران موسوی هستند. این ظاهر قضیه است، اما اکنون دیگر برای مردم مهم نیست که احمدی نژاد برود و موسوی بیاید. مردم زخم خورده اند که چرا اینگونه فرییشان دادند تا به پای صندوقهای رأی بروند و در لحظاتی که دختران و پسران جوان در زیر ضربات باتوم گارد های نظامی خونین و مالین می شوند، رسانه های دولتی از حماسه حضور مردم صحبت می کردند. اما واقعیت ماجرا چیست؟

در انتخابات ریاست جمهوری یک کودتا از جانب سپاه با هنرنمایی احمدی نژاد سازماندهی شد. درحالیکه اکثریت آرا با موسوی بود، احمدی نژاد به عنوان فرد منتخب با آرای آشکارا غیرواقعی برنده انتخابات اعلام شد. این موضوع برای مردم قابل قبول نبود که این چنین وقیحانه به آرای شان دهن کجی شود، این چنین وقیحانه به بازی گرفته شوند و آخر سر هم به هیچ گرفته شوند. احمدی نژاد در 4 سال گذشته کارنامه سپاهی داشته است و مردم دیگر تاب ندارند او را بپذیرند. نمایش برپایی مناظره ها هم برای این بود که توجه مردم را جلب کنند و آنها را به پای صندوقها بکشانند. باز گذاشتن فضای قبل از انتخابات هم باعث شد که مردم فکر کنند واقعاً آزادی و دموکراسی به آنها رو کرده است.

افشاگری های احمدی نژاد در مناظره ها فضا را ملتهب تر نمود. اما سویه دیگر واقعیت این است که در بین حکومتی ها شکاف عمیقی به وجود آمده است. خامنه ای و احمدی نژاد و سپاه پاسداران که قدرت اصلی نظامی و اقتصادی محسوب می شوند، در یک قطب قرار گرفته اند و در سوی دیگر هاشمی رفسنجانی و اصلاح طلبان. هدف اصلی دارودسته احمدی نژاد، هاشمی رفسنجانی است که خود نیز به مدت 8 سال رئیس جمهور بود و با لقب "اکبر شاه"، یکی از منفورترین چهره های هیأت حاکمه جمهوری اسلامی شد. طی 30 سال گذشته هیچگاه شکافی به این عمق در میان عناصر اصلی حکومت پدید نیامده بود. اما در این میان مردم چه نقشی دارند و در فضایی که حکومت بشدت درمانده و مستأصل شده است، چگونه از این شکاف به نفع مبارزات و اهداف و آرزوهای خود استفاده کنند.

اکنون که مسأله از تقلب آرا و بودن یا نبودن

موسوی و جامعه آینده اش

برناک جوان

دیروز میرحسین موسوی بیانیه جدیدی داد که در نوع خود دارای اهمیت بسیار زیادی است. این بیانیه در شرایطی منتشر شد که زندگی مردم شهرهای ایران با رنگ خون و آتش ترسیم شده و مبارزه جوانان، دختر و پسر با نیروهای سرکوبگر وارد مرحله تازه ای از رشد آنها و وحشیگری نیروهای مسلح شده است. موسوی دیروز در بیانیه اش صریحاً اعلام کرد که به چه چیزی باور دارد؟ او به جوانانی که می رزمند پاسخ خود را داد و برنامه خود را بصورت فشرده در اختیار آنها قرار داد.

موسوی در اولین فراز از بیانیه تاریخی اش به این اشاره کرد که "سی سال پیش از این در کشور ما انقلابی به نام اسلام به پیروزی رسید؛ انقلابی برای آزادی، انقلابی برای احیای کرامت انسان‌ها، انقلابی برای راستی و درستی". آری آقای موسوی انقلابی بود که برای آزادی انجام شد ولی نه به نام اسلام. نیروهای حاکم بر ایران بعد از انقلاب هرچه از کرامات انسانی بود را به انحطاط کشاندند. شما در همینجا افزودید که "آنچه مردم به دست آورده بودند کرامت و آزادی و طلیعه‌هایی از حیات طیبه بود. اطمینان دارم کسانی که آن روزها را دیده‌اند به چیزی کمتر از آن راضی نمی شوند." دستاورد مردم را هم بخوبی تعریف کردید. هم از دستاورد بالایی ها می توان اینرا فهمید و هم از دستاوردهای مردم متوسط و بی چیز. آنچنان کرامتی به مردم و بخصوص به زنان ارزانی شد که در هیچ کجای دنیا سابقه نداشته است.

در بخشهای دیگر بیانیه تان به مختصات جامعه مورد نظران پرداختید و دلایل حضورتان در این عرصه را برشمردید. اگر کسی تاکنون برنامه شما را نخوانده باشد یا نداند شما با چه طرحی و در کجا ایستاده اید، اکنون شما بسیار صریح به پرسش های او پاسخ داده اید. در واقع شما به سنوآل جوانان مبنی براینکه به چه سویی باید رفت پاسخ روشنی دادید.

شما گفتید که "آمده بودم تا نشان دهم می توان معنوی زندگی کرد و در عین حال در امروز زیست. آمده بودم تا هشدارهای امامان را درباره تحجر بازگو کنم. آمده بودم تا بار دیگر به انقلاب اسلامی آن گونه که بود و جمهوری اسلامی آن گونه که باید باشد، دعوت کنم." گویا شما حرفهای سایر رقبایان را نمی خوانید یا نمی شنوید که دقیقاً منطبق با شما یا شما منطبق با آنها حرف می زنید. از رهبر تا اون پایین؛ همه تکیه گاهشان- مثل شما- امام تان است. منتها امامتان اصلاً نگفته بود که با معنویت اسلامی می توان در امروز زیست و در آن ایام مرغ یک پا داشت و آنهم عقب گرد به صدر اسلام بود؛ با شراکت در قدرت، سرکوب خیابانی، بمباران مناطق مقاومت مردمی، اعدام دسته جمعی و باج دادن به سرمایه داری جهانی و ... شما در برخورد به تحجر به هشدارهای امامتان رجعت دادید و عملاً یک گام از رقبایان پیشی گرفتید. این موفقیتی بزرگ است. شما روش امام تان را به روش فعلی ترجیح می دهید. روشی که حداقل من و بسیاری از همسالان من در خیابانهای تهران و سایر شهرهای ایران، با آن برخورد داشتیم. روشی که در مدرسه و دانشگاه با آن ما را آموزش و پرورش می دادند. روشی که دختر و پسرهای همسن من را بخاطر کمترین نگاهی بهم یا رد و بدل شدن کلامی بییمان زندانی می کرد، بازداشت می کرد و ... آقای موسوی ما سالها بخاطر این روش امام شما اجازه دیدن فیلمهای مترقی دنیا را نداشتیم و سریالها و فیلمهای ایدئولوژیک اسلامی از صدا و سیما پخش می شد. پوشیدن پیراهن آستین کوتاه منجر به اخراج ما

اند جسورانه سینه سپر می کنیم و فرار نمی کنیم، خواسته هایمان فراتر از این است که چرا موسوی رئیس جمهور نشد؛ گرچه رسانه ها های حاکم در ایران و جهان سعی می کنند مبارزات ما را به حساب میر حسین موسوی سرریز کنند. ما نمی جنگیم برای تداوم نظام مذهبی، شعار ما "الله اکبر" نیست، برچیدن هرگونه نفوذ دین و خرافات از زندگی مردم کشورمان است. ریشه این حکومت و غل و زنجیرهایی که بر تفکر مردم بسته شده از همین مذهب است.

احمدی نژاد دیکتاتور که درس دروغ را در مکتب گویلز (مسئول تبلیغات هیتلر) آموخته است، در مراسم "جشن پیروزی اش" تهدید کرد که بررسی اموال مقامات سابق را در دستور کار خود گذاشته است. سؤال فقط این نیست که چرا در 4 سال قبل این کار را نکرد سؤال واقعی اینجاست که کدام نهادهای قدرت و کدام افراد قدرتمند حکومتی بزرگترین مفاسد اقتصادی کشور را مرتکب شده اند؟ آیا کسانی غیر از همین سران حکومتی و مراکز بزرگ مالی مذهبی چون آستان قدس رضوی و بنیادهای مختلفی چون، بنیاد مستضعفان و غیره می باشند؟

سخن آخر اینکه ما نمی توانیم چشم امید به موسوی و کروی داشته باشیم. آنها نیز مهره همین رژیم اند. سه دهه گذشته نشان داد که اصلاح این حکومت از درون ممکن نیست. نمایش انتخاباتی اخیر دیگر جایی برای هیچگونه توهمی در اینباره باقی نگذاشت. ما انرژی و خواست تغییرات ریشه ای را داریم. بهتر است که دیگر نگذاریم انرژی ما و مبارزات ما به هرز رود. این آتشفشان عظیم نسل ما می تواند این نظام پوسیده را به جایگاه واقعی اش -موزه تاریخ- بسپارد. به انقلاب بیندیشیم که بار دیگر این روزها از تمام سلول های جامعه طلب می شود. شور و جسارت هزاران دختر جوان در این نبردها بیان عزم آنان برای پایان دادن به بساط نظامی است که بر پایه فرودستی زنان از حجاب اجباری گرفته تا کلیه قوانین زن ستیز و نابرابر تثبیت و تحکیم شده است. حضور انبوه و پر قدرت زنان جوان در نبرد این روزها نشان پر قدرتی از خواست تغییر است؛ تغییری که فقط با "انقلاب" ممکن است.

مرگ بر آپارتاید جنسی

مرگ بر دیکتاتور

یا مرگ یا آزادی

فرمانده کل قوا ، این آخرین پیام است،

این جنبش مردمی در حالت قیام است

ما زن و مرد جنگیم ، بجنگ تا بجنگیم

زنده باد انقلاب

رفقا و دوستان

با توجه به وقایع اخیر در ایران؛ و لزوم اطلاع رسانی در داخل کشور؛ و همچنین لزوم انعکاس اخبار مبارزه و دلاوری مردم ایران در سطح بین المللی؛ و با توجه به فضای بسیار بسته اطلاع رسانی؛ از همه شما تقاضا می کنیم که اخبار، اطلاعات و گزارشات خود را به آدرس ایمیل زیر ارسال نمایید. بدین وسیله ما می توانیم با انتشار این اخبار در بخش رسانه ای نیز به مبارزه برخیزیم.

از افراد و سازمان هایی و ... که به هر ترتیب قادر به انعکاس و انتشار این اخبار هستند، تقاضا داریم که در انتشار نشریه و اخبار به شکل فردی و جمعی به ما یاری رسانند.

با تشکر

بذر

Email: bazrejonbesh@gmail.com

اختلاف بزرگ سران نظام؛ ولی در هفته ای که گذشت تغییر مبارزات مردم، تغییر شعارهای مردم، تلاش جوانان برای خبررسانی در سطح جهانی با وجود فیلترینگ شدید، همه و همه زمین بازی را دارد عوض می کند. برای همین است که تعریف شما از نظام هم بالا پایین می رود. یکجا از انقلاب اسلامی واقعی می گویند و در جای دیگر از تضعیف و تخریب جمهوریت نظام و اینکه سازگاری اسلام و جمهوریت به خطر افتاده است. مردم دم خروس را باور کنند یا قسم حضرت عباس را؟

برای من بخش آخر بیانیه تان تکمیل کننده باور هم نسلانم در خیابانها است. ما نمی خواهیم "با تکیه بر راه امام" هیچ تلاشی را سازماندهی کنیم. ما مبارزه می کنیم تا حق آزادی مان را بدست آوریم. ما مبارزه می کنیم تا امواج خشم مردم را به منزلگاه حقیقت برسانیم. ما کشته می شویم چه دختر، چه پسر تا بدانید که برای موج سبز شما کسی خون نمی دهد. ما تغییری را دنبال می کنیم که صدایی به غیر از تعاریف شما از آلترناتیو را نمایندگی می کند. ما اعتصاب خواهیم کرد. کارگران را یاری می کنیم. معلم هایمان را به صحنه می آوریم و با آنها کلاس تابستانی مبارزه برای دانش آموزان می گذاریم. ما فرمانده هایمان را در شبهای مبارزه از زنان و مردان انتخاب می کنیم تا از تبعیض جنسیتی شما رها باشیم. ما احتمالاً باز زخمی و کشته خواهیم داد ولی حتی اگر سرکوب شویم دو کار مهم را پیش خواهیم برد:

1. در طول مبارزات شبانه روزی خود، روابطی را برقرار می کنیم، که بیانگر روابط جامعه آلترناتیو مورد نظر ما باشد.
2. خود و سایرین را از توهم موج سبز رها خواهیم کرد.

31 خرداد 88

يك دختر ایرانی در مصاحبه با سی.ان.ان :

اکنون دیگر موضوع احمدی نژاد یا موسوی نیست.

الان خود رژیم و کشورمان است.

این دختر تظاهرکننده درباره قیام 30 خرداد تهران گفت هنگامی که نیروهای بسیجی به ما حمله کردند، ما با دستان خالی به مقابله با آنها پرداختیم. ما تنها سنگهای کوچکی داشتیم که به سمت آنها پرتاب می کردیم. مجری تلویزیون سی.ان.ان از او پرسید: شما يك دختر جوان هستید، آیا شما تنها زنی بودید که در این تظاهرات حضور داشتید؟ وی گفت: نه! زنان زیاد دیگری هم آنجا بودند و شعار می دادند و سنگها را جمع می کردند. مجری سی.ان.ان مجدداً از این دختر نوجوان پرسید: گفته شده که يك بسیجی شما را کتک زده، چه اتفاقی برایت افتاد؟ او گفت: صحنه خیلی شلوغ بود. يك مرتبه (نیروهای بسیجی رسیدند) و شروع به کتک زدن من کردند. هیكلش دو برابر من بود. من گفتم "تو می خواهی مرا بزنی؟" او گفت بله! و آنوقت مرا با باتون زد. چون پایم مجروح شده امروز نتوانستم بیرون بروم. اگر می رفتم حتماً کشته می شدم. ولی از هلیکوپترهایی که به سمت میدان انقلاب و آزادی حرکت می کنند، می دانم که امروز هم مثل دیروز بوده افراد بیشتری آمده اند. تعداد هلیکوپترها، امروز نسبت به دیروز بسیار بیشتر هستند... دختر جوان در پایان صحبتهاش به سی.ان.ان گفت: ما آزادی می خواهیم، رژیم می گوید انتخابات منصفانه و آزادانه بود. آنها دروغ می گویند. اکنون دیگر موضوع احمدی نژاد یا موسوی نیست. الان خود رژیم و کشورمان است. برای ما دیگر مهم نیست که چه کسی رئیس جمهور شود. ما نجات کشورمان را می خواهیم.

از کار و دانشگاه و ... می شد. بیرون آمدن تار مویی از زیر مقنعه ما را به بازداشت خیابانی و تعهد سپردن به ارادل انتظامی می کشاند. حتی کتابهای رمانی که ما در دوران نوجوانی می خواندیم باقی مانده کتابهایی بودند که خانواده ها از سوزاندن حفظشان کرده بودند. در دوره نخست وزیری شما بسیاری از دوستان هم محله ای و همکلاس من ناگهان و در فاصله چند ماه یتیم شدند. بما می گفتند پدران و مادران آنها با امام مخالف بودند و در مدرسه باید به آنها بنام منافق و کافر لعنت اجباری می فرستادیم. دقیقاً در زمانی که شما سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی بودید ما بغیر از چند روزنامه خاص چیز دیگری نمی دیدیم. الان که 20 سال از آنروزها می گذرد می فهمم که شما در آن سالهای خونین و سیاه چه مسئولیتی داشتید. چه نقشی در جمهوری اسلامی داشتید. کلمه نخست وزیر دیر برای ما معنی شد.

نمی دانم آیا منظور تان از "انقلاب اسلامی آنگونه که بود" این است که ما را به آن حال و روز می خواهید برگردانید یا شاید در اشتباهم و جمله بعدی تان آنرا بهتر تعریف می کند "اسلامی آن گونه که باید باشد" و این یعنی طرحی سیاه تر از آن سالها که مدنظر تان است؟

شما تنها به صحنه هایی که در ایام نهضت و دفاع مقدس دیده بودید اشاره کردید. بگذارید خیالتان را راحت کنم که من و بسیاری از جوانان هم نسل من اینرا می دانند که آن نهضت، یک انقلاب بود که سقط شد. انقلابی که شما و همپیمانان تان بهترین جوانان این خاک و آب را در خون غلتانیدید. جوانان مبارزی که یا به جوخه های اعدام سپرده شدند یا در جبهه ها گوشت دم توپ جاه طلبی های شما و امامتان شدند. برای تائید حرفهای تان ادامه دادید که "حرکت خودجوش مردم رنگ سبز را به عنوان نماد خویش برگزید". توهم بزرگی که با این رنگ بعنوان سمبل اتحاد مبارزاتی مردم ایجاد شد در حال ترک برداشتن است آقای موسوی. روز بروز تعداد آنها کم و کمتر می شود. با اینکه جمعیت عظیمی پارچه های سبز به دست دارند ولی با افزایش رادیکالیسم در مبارزات جوانان فاصله تفکر و عملکرد آنها را با نهضت سبزتان ببینید. ببینید که هرچه بیشتر مردم را به آرامش و مسالمت آمیز بودن تظاهرات دعوت می کنید، نیروهای سرکوبگر با وقاحت و خشونت بیشتری به مردم حمله می کنند. هرچه شما بر اهرم سازش و اصلاح طلبی خود بیشتر تکیه می کنید، هرچه بیشتر بخواهید اندیشه های امامتان را آیدیت و به روز کرده، هرچه چهره های رنگارنگ خود و همراهانتان را بیشتر با رنگ سبز ببوشانید، موج و خروش و مبارزه جوانان رادیکال تر، ضد نظام تر و سرخ تر بر صحنه سیاسی کشور کوبیده خواهد شد. درحالیکه بعد از سی سال شما مشغول تصفیه مجدد ساختاری هستید که خودتان آنرا تئوریزه کرده اید و در طول سی سال گذشته فقط به مدد کشتار و زندان و حفظ فضای پلیسی در کشور آنرا سرپا نگه داشتید، به مردم توصیه می کنید و پیام می دهید که با مسالمت و بدون درگیری شمع روشن کنند! موج سبز شما پیام اینرا دارد که مردم؛ شما که تا حالا شعور و لیاقت و اجازه دخالت سیاسی نداشتید، حالا برای سواری دادن به من بیایید به خیابان ولی ساکت باشید و آرام، نهایتاً نوحه خوانی و سوگواری کنید و به مساجد و تکایا پناه ببرید. الحق که اندیشه های شما با هشداری ارتجاعی امامتان تطبیق می کند. دقیقاً در نبود سازمانها و نیروهای انقلابی دهه 60 - که با همکاری شما از بین رفتند - قبیای سبز خودتان را پهن کرده اید ولی ببینید که از آن خون می چکد. گویا اینبار عزیزانی مثل ندا باید در راه آزادی سلاخی شوند تا مبارزات انقلابی نسل ما ربوده و زایل شود!

ارجاع دادن مبارزات مردم به تلاش برای بازپس گیری آرا و رفع تقلب انتخاباتی بازی بسیار مؤثری بود برای نشان دادن

آنطرف مرز همه می دانستند؟! چه جالب! تو همیشه از سانسور بیزار بودی؛ از اینکه خودت را، نامت را، جنسیتت را، حرفه‌ایت را و ... را سانسور کنی، همین بود که ناگفته‌ها را با موسیقیت بیان می کردی؛ و اینبار تو روی صفحه جلوی چشمان متولد می شوی. آنها تو را متولد می کنند، بارها و بارها و بارها... نه، نه! تو موافق نیستی؟! درست می گویی، تو باید خودت، خودت را متولد کنی. مادر و فرزند و ماما بودن سخت است؛ دردناک و خونین. تو همیشه به من می گویی راهی غیر از این نیست، برای تولدمان نه قیم می خواهیم، نه ترحم، نه دلسوزی.

در چشمانت اما همان سؤال دائم باقی می ماند و هر بار که متولد می شوی سؤال واقعی تر می شود، بی هیچ تردیدی نگاه خیره ات را به من می دوزی تا به یادم آوری که بهای آزادی مان سنگین خواهد بود؛ آماده ای؟؟؟



سایه روان

ندا، دیشب تا وقتی از پای اینترنت بلند شوم، تصاویر تو را می دیدم. داشتم می رفتم روی پشت بام، دیدم تمام کانال های تلویزیون تو را نشان می دهند! تعجب نکردم، چون فردا روز تولد توست. روی پشت بام که فریاد می زدم "مرگ بر دیکتاتور" ندیدمت، اما فهمیدم روی پشت بام خانه روبرو ایستاده ای؛ از روی صداقت شناختمت؛ محکم، خشمگین و عاشق. همانقدر عاشق که این هفت روز برای کتک خوردن همه بچه ها در خیابان بی تاب می شدی و برای کمک کردن به پسرها و دخترهای باتوم خورده سر از پا نمی شناختی و نمی دانم چشم هایت از گاز اشک آور پر می شد یا...؟! اما محکم برمی خواستی و سنگ بعدی را محکم تر و خشمگین تر از قبلی پرتاب می کردی "می کشم، می کشم، آنکه برادرم کشت!".

وقتی توی کوچه ها می دویدیم تا به محل مبارزه بعدی برسیم، تو جسورتر بودی و بی پرواتر. جلوی دانشگاه تهران تو را گم کردم؛ دنبالت می گشتم؛ چهره ها همه بسته شده بود، تا آنها را نشناسند؛ اما برای من، همه نگاه ها آشنا بود "در کنارم پایست!". هرگز فکر نمی کردم، تو بتوانی از آن مقنعه دست و پا گیر و نفرت انگیز ابزار دفاع بسازی. مطمئن بودم هرگز در برابرش کوتاه نخواهی آمد؛ می خندیدی و می گفتی "آزادی، به هر بهایی" حتی اگر آن آزادی لحظه ای بیش نیاید. راست می گویی، دیشب وقتی لحظه ای موهایت را آزاد کردی؛ همین جا، توی "امیرآباد" خودمون؛ لبخندت هزاران برابر زیبا شد.

بالاخره پیدایت کردم، تو را دیده بودم که چطور هر 16 آذر آن سوی میله ها می ایستادی و از ته دل فریاد می زدی "ای مردم با غیرت، حمایت!، حمایت!"; "دانشجو می میرد، نلت نمی پذیرد". صداقت را می شناختم نه از ظرافتش؛ از خشمش! اینبار هم باز تو فریاد می زدی، اما اینسوی میله ها "ما مردمیم، نه خاشاک". در کنارت ایستادم اما صداقت از آنطرف میله می آمد؟! و صدای گلوله هایی که نزدیک می شد، گاردی ها رسیدند. پاهایم شل شد، قدمی به عقب. صداقت را شنیدم، چند متر جلوتر از من به سمت گاردی ها می رفتی "نترسید، نترسید، ما همه با هم هستیم"، دستم را گرفتی و محکم فشردی تا در کنار هم "ما" بودن را تجربه کنم؛ چیز عجیبی مثل جریان برق توی تنم سرازیر شد. دست های تو اما هنوز زبری سنگ فرشهای خیابان جیحون را داشت که صبح می کننیم و پرت می کردیم.

دیشب شب تولد تو بود؛ اما چهره زیبایی همه را منقلب می کرد؛ اشک بود و بغض بود و خشم بود و شور بود و غرور ... همه در تدارک جشن بودند؛ همه دوستان، همشهری ها، ایرانی ها؛ نه، انگار تو تیتتر بی انکار همه اخبار جهان شدی. حتی آقازاده ها هم چنین جشنی را به خواب نمی دیدند. همگی اشک هایمان را پیشاپیش روان کردیم و خشم مان را در مشت‌هایمان می فشردیم باید تا فردا صبر می کردیم تا برایت هدیه ای بیاوریم. همه سهم بودیم. حتی تلویزیون های



امروز باز به سراغ لباسهایم می روم، اینبار سرخ!!! آخرین رنگی که تو برایم برگزیدی. کول پشتی ام را پر می کنم، امروز برای تولدت می خواهم به خیابان "امیرآباد" بروم؛ می دانم تو را آنجا خواهم دید. امروز تمام رژ لبهایم را بر می دارم، سرخ، سرخ، سرخ ... باید همه رنگهایم را بردارم. تو می دانی که من خطاطم، نقاشم، نوازنده ام. امروز می خواهم روی تمام دیوارهای امیرآباد نام تو را بنویسم، طوری می نویسم که "ندا" پیش شنیده شود. امروز چشمه‌هایت را روی تمام پنجره ها می کشم؛ پرسشگر، منتظر و آزاد. تمام پنجره ها به چشمانت گشوده خواهد شد. قلبت را گرم گرم بر روی آسفالت امیرآباد خواهم کشید؛ سرخ، سوزان، تپنده، جسور و عاشق. طوری خواهم کشید، که هیچ گلوله ای آنرا نشکافد. اما کشیدن موهایت سخت خواهد بود؛ زیبا، رها، وحشی با رگه های سرخ. موهایت را بدست خواهرانم خواهم داد، تا پریشان و رقصان با خودشان به میدان "انقلاب" ببرند، تا "آزادی" هم خواهیم رفت. مطمئن باش موهایت را طوری خواهم کشید که هیچ حاجبی بر آن ننشیند. همان طور انبوه و موج تا رسالت و ستارخان و نازی آباد و پونک و جیحون برود؛ و صداقت را همانطور محکم و خشمگین خواهم نواخت؛ تا شیراز، تا اصفهان تا تبریز، تا زاهدان، تا ...؛ به وسعت آزادی تو خواهم نواخت.

باید عجله کنم. دلم برایت تنگ شده، هر چه این روزها بیشتر تو را همه جا می بینم، بی قرارتر می شوم. تمام بچه ها امروز منتظر تو هستند. می خواهم برای لحظه تولدت آنجا باشم، در خیابان در کنار آن "ما"یی که تو دوست داری. امروز باید آماده باشم و آراسته. آخرین نگاه در آینه؛ همه چیز مرتب است. اما آنکه در آینه به من می نگرند؛ آزاد، منتظر و پرسشگر "تو" هستی، "ندا"ی عزیزم. تو در آینه ی من متولد شدی. همین جا در درونم، می توانم تو را تنفس کنم. مطمئن باش به موقع سرقرارمان خواهم رسید. بچه ها منتظر من هستند. شعار امروزمان را من نوشته ام: "می کشم، می کشم، آنکه یاورم کشت!" ■

فعالین بذر از خیابان های ایران می گویند

"این اخبار و گزارشها مربوط به وقایع پس از انتخابات است؛ و سایر گزارشهای مربوط به پیش از انتخابات را می توانید در تارنمای نشریه بذر بخوانید"

تهران - شنبه 23 خرداد - خیابان ولیعصر

گزارشی از فعالین نشریه دانشجویی بذر

میدان فاطمی از صبح ملتهب بود. مردمی که صبح در محل بودند خبر می دادند که صبح عده زیادی از معترضین وحشیانه دستگیر شده اند. پلیس یگان ویژه قدم به قدم تمامی خیابانهای منتهی به وزارت کشور را کنترل می کرد. به عابریان



اجازه ایستادن داده نمی شد و با اندک بحثی با مأمور یا دستگیر می شدند یا با شوک الکتریکی به آن ها پاسخ داده می شد. اما جمعیت هنوز متشکل نشده بود. فریادهای مرگ بر دیکتاتور از گوشه گوشه خیابان به گوش می رسید، ماشین ها بوق می زدند اما هر جمعی را پلیس با ضربات باتوم و مشت و لگد پاسخ می داد. کرکره مغازه ها تا نیمه پایین بود و به عابریان بی دفاع پناه می دادند. بلندگوی پلیس به تمام کسبه محل اعلام کرد مغازه های خود را تعطیل کنند، همه چیز در حال فیلم برداری است و کسانی که همکاری نکنند دیگر نمی توانند در آن محل بمانند. ساعت اداری که تمام شد جمعیت بیشتری پیاده و سواره به خیابان ولیعصر و به سمت میدان فاطمی سرازیر شد. مردم ابتدا در پیاده رو و سپس در خیابان فریاد "مرگ بر دیکتاتور" را سر دادند که با حمله پلیس مواجه شد. جمعیت می گریخت و می ایستاد و باز شعار خود را می داد. ولی هنوز یک صدا نشده بودند و پراکنده بودند.

همکاری مردم فوق العاده بود، مردم حوالی تظاهر کنندگان در حال فرار را در خانه های خود پناه می دادند. در این اثنا خبر رسید که جمعیتی چند هزار نفری از ونک در حال حرکت به سمت فاطمی است. این خبر روحیه معترضین حول وزارت کشور را تقویت کرد و باعث شد جمعیت بسیاری از ناظرین در پیاده رو ها به آنان بپیوندند. تا رسیدن جمعیت چند هزار نفری، معترضین حول وزارت کشور خیابان ولیعصر را بستند، روی زمین نشستند و اجازه حرکت ماشین ها به سمت بالا را ندادند. حدود بیست دقیقه بعد جمعیت چند هزار نفری رسید و مردم پیاده رو و خیابان یکی شدند. در این حین بود که پلیس به میان مردم آمد. اما جمعیت چند هزار نفری به ضرب و شتم پلیس پرداخت 4 موتور و 3 ماشین پلیس را به آتش کشیدند؛ و از همین جا به بعد بود که جمعیت با جرأت و جسارت بیشتری حرکت کرد. سیل گازهای اشک آور به سمت مردم روانه شد. اما مردم همچنان با شعار و فریاد و خردکردن شیشه های بانک ها و آتش زدن سطل های زباله شهرداری و کندن زرده های کنار خیابان به سمت وزارت کشور پیش می رفت دو اتوبوس شرکت واحد هم در راه به آتش کشیده شد.

صدای گلوله از همه جا به گوش می رسید. خبرهای بسیاری از دستگیریها و حملات وحشیانه پلیس به کودکان و مسن ها در جمعیت می پیچید. این شورش تا ساعت 8 شب ادامه یافت که یگان ویژه سر تا پا مسلح وارد عمل شد و در ابتدا تنها کوشید جمعیت را متفرق کند و به کوچه ها بکشاند و دیگر به تنهایی حمله نمی کردند. سربازهای تا بن ندان مسلح گروهی به یک نفر هجوم می بردند و چون جمعیت را متفرق کرده بودند، دیگر ترسی نداشتند. دوباره خیابان ولیعصر را

در اختیار گرفتند و اعلام شد از ساعت 8 یگان ویژه حق تیر دارد. بسیاری از جوانان شرکت کننده در این تظاهرات تصور چنین ددمنشی را از سوی پلیس نداشتند و گاهی با شک و تردید ایرانی بودن این یگان ها را زیر سوال بردند. اینان جلو چشم میلیون ها چشم و دوربین گردن دختری را شکستند و با شوک الکتریکی به جان پیرزنی افتادند و هزاران جنایت دیگر مرتکب شدند. اما با همکاری مردم اجازه داده نشد، مصدومین دریده شده با امبولانس پلیس جابجا شوند و مردم خود آن ها را به مراکز درمانی رسانند. حتی خبرهایی می رسید که این سربازان به زبان عربی تکلم می کنند و لبنانی اند. بعضی از آن ها در پاسخ به مردم در مورد وحشی گری خود گفتند دیگر دور شما تمام شد، دور دور ماست. ■

تهران - یکشنبه 24 خرداد - خیابان ولیعصر، خیابان انقلاب، دانشگاه تهران

گزارشی از فعالین نشریه دانشجویی بذر

امروز قرار بود که ساعت 5 احمدی نژاد در میان طرفدارانش سخنرانی کند. میدان ولیعصر لبریز از نیروهای ضدشورش بود که بی مهابا به مردم حمله می کردند. گویا تشخیص می دادند چه کسانی برای



جشن و چه کسانی برای اعتراض آمده اند. حدود 9 مینی بوس از سرداران سپاه در میهمانی حضور داشتند و تعداد بسیاری موتوری و البته عده کثیری از معترضین که به شدت با آن ها برخورد می شد. از خیابان فاطمی به بالا هم بسته شده بود. حجم نیروهای پلیس و بسیجی به این شایعه دامن زد که این جشن دامی بیش نیست و می خواهند مردم را قتل عام کنند. از تخت طاووس خبر رسید اتوبوسی به آتش کشیده شده، در مطهری هم درگیری هم ادامه داشت و مردم را تهدید کرده بودند به مردم پناه ندهند. جلوی دانشگاه تهران مردم و دانشجویان به هم پیوسته بودند و پلاکاردهایی نظیر "دولت کودتا استعفا" در دست داشتند. شعارهای دانشجویان حول اتحاد با مردم بود "نترسید نترسید ما همه با هم هستیم"؛ "روز حضور اسلحه، هدیه روز مادر"؛ "اراذل، بسیجی، نیروی انتظامی، پیوندتان مبارک" و مثل تمام چند روز گذشته شعار "مرگ بر دیکتاتور" شاه بیت شعارهای دانشجویان و مردم بود. مردم در حین شعار دادن بودند که پلیس ضد شورش از دو طرف به آن ها حمله برد و چند گاز اشک آور به داخل دانشگاه پرتاب کرد. دانشجویان توانستند به عده ای از مردم بیرون کمک کنند و آن ها را به درون دانشگاه بکشاند. جمعیت مقابل دانشگاه متفرق شد. اما دانشجویان همچنان مقابل درب اصلی شعار می دادند و با مردم اظهار همبستگی می کردند. دانشجویان قصد خروج از دانشگاه و پیوستن به مردم را داشتند که با محاصره دانشگاه به وسیله نیروهای ضدشورش منصرف شدند. اما با پایان یافتن سخنرانی احمدی نژاد در میدان ولیعصر سیل چماق بدستان و بسیجی ها به خیابان ریختند تا یاور پلیس در سرکوب ها باشند که عده ای از آنان مقابل دانشگاه تهران

جوان ترها دنبال هر وسیله ای برای مبارزه هستند. چوب، نردبان، میله و سنگ. حتما این گفتگو را هم شنیده اید که:

■ «اینطوری با دست خالی نمی شود. باید مسلح شد»

حتما دیده اید که برخی جوانان تصویر جومونگ و یاران شجاعش را حمل می کنند. جومونگ، قهرمان سریال کره ای است که با امپراطوری های ظالم می جنگد، هشیار است، سربازانش را از بین فقیرترین مردم انتخاب می کند، با تکنیک های جنگی آشناست، جنگ پارتیزانی می کند و اغلب با کمین گذاشتن، حساب دشمن را می رسد. حتما بحث های مربوط به ارتش را شنیده اید:

■ ارتش طرف ماست! جواب: خیر طرف آنهاست!

■ اما اگر یک هفته ادامه دهیم کار اینا تمام است و ارتش می آید طرف ما! جواب: خیر کار اینا یک هفته ای تمام نمی شود و اگر ارتش بیاید، برای سرکوب ما و حمایت از این یا آن جناح می آید. ارتش واقعی خود ما هستیم!

حتماً صدای جوانانی را شنیده اید که فریاد می زنند: «ما برای موسوی نمی جنگیم؛ اینها مشروعیت ندارند. باید همه شان بروند». حتما شاهد این صحنه ها بودید که طرفداران موسوی برای جمعیت پیام می آوردند که: «موسوی گفته به خانه هایتان بروید و شعار الله اکبر بدهید» و جواب شنیده اند: «ما اصلا برای موسوی نیامده ایم و موسوی هم این حرفها را برای خودش گفته. اگر راست می گوید بیاید توی خیابان!» یا شنیده اید که در جواب به نصایح دلسوزانه که «چرا خودتان را به کشتن می دهید» جوانان گفته اند: «مهم نیست بمیریم. بدتر از این وضع که نیست. ما اصلا رئیس جمهور نمی خواهیم، از هر جورش که باشد».

حتما شنیده اید که در همه تعقیب و گریزها عده ای با اضطراب گفته اند: رهبر لازم داریم و شاهد تبدیل برخی جوانان شجاع به رهبران مردم بوده اید: «هر وقت گفتیم بیاید، فرار نکنید. حمله کنید و حسابشون را برسیم. باید دقیق نقشه بریزیم. باید بدانیم چکار می کنیم».

حتما شور و دلآوری دختران جوان را دیده اید که سر از پا نمی شناختند و حجاب از سر برداشته و سعی داشتند شعار «روسری نمی خواهیم» را تبدیل به شعار همه مردم کنند.

حتماً حس کرده اید که در جشنی بزرگ شرکت کرده اید که روابط نوین و زیبایی میان مردم شکل گرفته است. تمیز و زیبا. بدون آشغال هایی که جمهوری اسلامی در مغز و روح مردم تزریق می کند و آنان را ضد هم می کند. همه با هم دوست اند و می خواهند متحدانه کنار هم باشند. گویی آزار جنسی و تحقیر زن یکباره رخت بر بسته. گویی حسادت و تنگ نظری میان مردم دود شده رفته هوا. در خانه ها را برای هم باز می کنند و با مهربانی از هم مواظبت می کنند. آه که چه عالیست. خطوط کلی جامعه ای که باید بسازیم و روابط نوین میان مردم در همین جا و همین الان خود را نشان می دهد.

همه لحظات فوق سرشار از درس و تجربه است. مردم حس می کنند نیاز به کنار زدن کم خواهی ها و نا امیدیهایی که در سی سال گذشته به آن عادت کرده اند دارند. روز نویی است. سرها بالا است. چشم ها روی افق های وسیع زوم می شود و هر روز افق مان وسیع تر از روز قبل می شود. عزم هجوم به عرش اعلا در سلول هایمان موج می زند. مغزهایمان سرعت گرفته. باید فکر کنیم و نقشه بریزیم. در بنبوحه کشمکش خیابانی در پستوها و کوچه جمع شده و صحنه پیچیده سیاست را تجزیه و تحلیل کنیم؛ گرایش های ساده انگارانه میان مردم را شناسایی کنیم و به خودمان نهیب بزنیم که مبارزه ای پیچیده تر از این حرفها در راه است. دوست و دشمن را باید خوب بشناسیم و به مردم بشناسانیم تا گول گرگهای در لباس میش را نخورند؛ نگذاریم به دام «انتخاب میان بد و بدتر» بیفتند و افق شان توسط جریانات اصلاح طلب محدود شود و فداکاریهای شان برای به قدرت رساندن امثال موسوی به هرز رود.

حضور یافتند و دانشجویان را با سنگ پرانی و ناسزا تهدید کردند که به درون دانشگاه پورش می آورند و پلیس با پرتاب مکرر گاز اشک آور بیش از پیش به تهدید دانشجویان پرداخت تا جایی که آنان کم کم دانشگاه را ترک گفتند.

خیابان انقلاب را چند صد نیروی ضد شورش در اختیار گرفته بود که به مردم اجازه تردد نمی دادند با وجود این همه ازدحام پلیس به نظر عجیب می رسید که ساختمان بانک صادرات آتش گرفت پلیس به آن سمت هجوم برد و به وحشیانه ترین شکل مردم و حتی کودکان را از روی پل هوایی میدان انقلاب به پایین پرتاب کرد. صحنه ها به قدری دردناک بود که مردم دور از صحنه تنها اشک می ریختند. از امروز و پس از سخنرانی احمدی نژاد حضور نیروهای لباس شخصی در کنار پلیس بسیار محسوس تر شده است. خبر رسیده در درگیری دیروز بیش از 40 نفر کشته شده اند. تلفن ها قطع است و سرعت اینترنت بسیار پایین. خبرها دهان به دهان می چرخد.

خبرهای رسیده از سایر نقاط نیز از درگیری های مشابهی حکایت دارد. شهرک غرب، سعادت آباد، آریا شهر، امیرآباد، پونک، ونک، تجریش، مرزداران، آزادی، نارمک، راه آهن نازی آباد تهران از شمال و جنوب، شرق و غرب شوریده است. هرکجا هفت، هشت نفری جمع اند شعار "مرگ بر دیکتاتور" و "رأی مرا پس بده" را فریاد می زنند. در خانه ها باز است و مردم آماده کمک به یکدیگرند. فردا سخنرانی موسوی در میدان انقلاب است خبر دهان به دهان چرخیده و برای تشویق مردم مدام بر قانونی بودن و مجوز داشتن آن تأکید می شود. هیچ کس قدرت پیش بینی فردا را ندارد، اما مردم دانسته اند، «نباید به خانه بازگشت».

تهران - دوشنبه 25 خرداد 88

رفقای دانشجو و جوانان؛

جرات صعود به قله ها را بخود دهیم

نامه ارسالی به نشریه دانشجویی بدر

همه از پیر و جوان، از زن و مرد، حس می کنند که اوضاع عوض شده و اتفاقات تعیین کننده ای در راهست و باید آمادگی و درک سیاسی عمیقتری از این اوضاع منقلب کسب کرد، به سطح بالاتری از مبارزه جاری قدم گذاشت



و خلاقانه اشکال و روش های مبارزاتی جدیدی را تجربه کرد. در مکالمات خیابانی در هنگامه هر تعقیب و گریز شبانه مسن ترها تجارب انقلاب 57 را بیان و جوان ها جسارت های نوین خود را در صحنه واقعی مبارزات عرضه می کنند.

حتما شما نیز تا کنون در کوچه پس کوچه های محلات، در فاصله هر حمله و عقب نشینی و در ایوان، پارکینگ و حیاط این یا آن خانه شاهد این گونه برخوردها و مکالمات بودید.

حتما دیده اید زمانی که حساب مزدور چماق بدستی، یگان ویژه ای یا لباس شخصی کف دستش گذاشته می شود، خبرش مثل باد در میان جمعیت می پیچد و چه شور و شوقی در میان همه دامن زده می شود. حتما شاهد این بوده اید زمانی که سگهای دریده رژیم حمله می کردند، کسی از بین جمعیت فریاد می زد: «سنگ بردارید». جمعیت شروع می کرد به جمع آوری سنگ های پیاده روها و جوی آب.

پ "کروبی، کروی، حجاب اختیاری!"**پ "کروبی، موسوی، اتحاد! اتحاد!"**

ماشین موسوی هم به میان جمعیت آمد و به مردم گفت که از ابطال انتخابات چیز کمتری را نمی پذیرد اما انگار برای سخنرانی عمومی تدارکی نداده بودند. پس از طی نیمی از راه تمام جمعیت را وادار به "سکوت سبز" کردند.

جمعیت تا میدان آزادی هیچ شعاری نداد و فقط دستانش را به نشان پیروزی بالا گرفت. بدون اغراق و برخلاف گفته بسیاری رسانه ها، جمعیت نه تنها چند صد هزار نفر که چند میلیون بود و همچنان نیز بر آن اضافه می شد. جمعیت مشغول سردادن شعارهای خود بود که به ناگاه پایگاه بسیج شروع به تیراندازی به مردم کرد. جمعیت حاضر می گفتند؛ بسیجی اول به پای کودکی تیر می زند، مردم خشمگین به او حمله می کنند و او به داخل پایگاه بسیج پناه می برد و مردم با مواد انفجاری دستی خود پایگاه را به آتش می کشند و بسیجی ها از بالا به آن ها تیراندازی می کنند. 8 جنازه روی دستان مردم بود. مردم خشمگین شعار "مرگ بر احمدی نژاد قاتل"، "مرگ بر خامنه ای"، "بسیجی بی غیرت، دشمن خون ملت" را سردادند. بزرگراه جناح بسته شد و مردم در خیابان فریاد می زدند به سمت جناح حرکت نکنید بسیج در حال تیراندازی به مردم است. جوانان خود کنترل ترافیک آزادی را به دست گرفتند تا جمعیت را از آنجا در برند اتومبیل ها را هدایت کردند و یا آن ها را روی دست بلند می کردند تا مردم را نجات دهند. در خیابان ها ملت خشمگین مرتب بوق می زد و پیاده ها در حال گریستن فریاد می زدند؛ چرا که انتظار نداشتند تظاهرات به این آرامی به خاک و خون کشیده شود. نه فقط آزادی که تمام خیابان ها مردم خشمگین یک لحظه شعار "مرگ بر بسیجی" را قطع نمی کردند و به همدیگر ساعت و مکان گردهمایی فردا را اطلاع می دادند. فردا میدان ولیعصر ساعت 5 را همه با خشم به هم نشان می دادند.

؟ گزارش های زیر، نامه های یکی از دوستانم از ایران است که بدون کم و کاست برای نشریه بذر ارسال می کنم. **وریا**

تهران - سه شنبه 26 خرداد 88

میدان انقلاب تا میدان آزادی

الان از بزرگترین راهپیمایی که در عمرم دیده ام بخانه برگشته ام. راهپیمایی امروز یقیناً میلیونی بود. (مردمی که راهپیمایی عاشورا تا سوعای سال 57 را دیده اند می گفتند تعداد



جمعیت خیلی بیشتر از آن موقع است). این راهپیمایی توصیه شده توسط موسوی بود. اما همه مخالفین در آن شرکت کرده بودند. حالا لابد موسوی بحساب خودش می ریزه! (مثل رأی هایی که بحساب احمدی نژاد ریخته شد). اما غوغای جمعیت بود. فکر نمی کنم تهران هیچوقت اینهمه معترض را یکجا دیده باشد.

شور جمعیت خارج از اندازه بود. اینهمه انرژی و این خشم سی ساله. صدا و سیما اعلام کرد عده ای در حمایت از آقای موسوی بین میدان انقلاب و آزادی راهپیمایی کردند و تصاویر را طوری تنظیم شده نشان دادند که فقط جمعیت اطراف میدان آزادی است انگار واقعا فقط "عده ای" بودند و نه يك جمعیت میلیونی. خیلی گسترده بود. اینکه افرادی از بالایی ها (یعنی موسوی و خاتمی و..)

رهبران جدیدی باید متولد شوند. افرادی که با چشمانی باز برای اهداف عالی می جنگند و منافع مردم را زیر پا نمی گذارند. مبارزات امروز کوره ای است که می تواند رهبران جدید را آنبیده کند. باید شبکه هایی از جوانان مبارز ایجاد کنیم و شجاعانه مردم را علیه دشمن متحد کرده و برانگیزانیم و به بحث و تبادل نظرهای پرشور میان مردم دامن بزنیم بر سر اینکه: بقیه راه را چگونه باید طی کنیم؛ چگونه قدرت واقعی مردم را سازمان دهیم تا قدرت واقعی رژیم را مغلوب و آن را سرنگون کند؛ جامعه عادلانه و ایده آل ما کدام است و آن را چگونه باید سازمان دهیم. ■

تهران - دوشنبه 25 خرداد

میدان انقلاب تا میدان آزادی

گزارشی از فعالین نشریه دانشجویی بذر

ساعت 3 جمعیتی حدود 500 نفر اطراف میدان انقلاب جمع شده بود. قرار بود امروز به نمایش قدرت کسانی تبدیل شود که احمدی نژاد آنها را خس و خاشاک خوانده بود، برای همین این جمعیت



بسیار کم به نظر می آمد. تا جمعیت متشکل نشده بود پلیس ضد شورش مدام حمله می کرد و جمعیت را متفرق می کرد. با نزدیک شدن به ساعت 4 جمعیت بیشتر و بیشتر می شد اما هنوز بیم از حمله پلیس وجود داشت. اما مردم دسته دسته به تظاهر کنندگان پیوستند. در این میان جمعیت با سر دادن شعارهایی نظیر "ایرانی با غیرت حمایت و آزادی اندیشه از پشت بوم نمی شه"، "نترسین، نترسین، ما همه با هم هستیم!" ناظرین را به پیوستن به صفوف تشویق کردند. با گذشت نیم ساعت و خبرهایی که از اطراف می رسید جمعیت دیگر بیم حمله پلیس نداشت. از شمال و جنوب و شرق و غرب مردم به این تظاهرات می پیوستند.

پاسخ های کوبنده جمعیت به احمدی نژاد:

پ "خس و خاشاک تویی، دشمن این خاک تویی"

پ "تقلب، یه درصد، دو درصد، نه 53 درصد"

پ "هاله نورو دیده، رأی ما رو ندیده"

هرچه جمعیت بیشتر بیشتر می شد انگار آرای احمدی نژاد بیشتر زیر سوال می رفت.

پ "24 میلیونی، یالا نشونم بده!"

پ "این 63 درصد که میگن کو، دروغگو!"

پ "جنتی لعنتی، تو دشمن ملتی!"

پ "احمدی به گوش باش، ما مردمیم نه اوباش!"

پ "شب خوابیده صبح شده، احمدی سید شده!"

پ "احمدی بیچاره بازم بگو فوتباله!"

پ "می جنگم، می میرم، رأیمو پس می گیرم!"

پ "رأی ما رو دزدیدن، دارن باهش پز می دن!"

پ "نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران!"

و البته مهمترین شعار جمعیت

پ "تا احمدی نژاده، هر روز همین بساطه"

و البته نام موسوی هم ورد زبان ها بود. جمعیت که به مقابل دانشگاه شریف رسید با آنان در آمیخت:

پ "دولت کودتا، استعفا! استعفا!"

کروبی هم در مقابل مسجد دانشگاه شریف ایستاده بود و هوادارنش فریاد زدند:

برخی گفتند اما اینبار ما پیروزم! سوال کردیم تا پیروزی را چی معنا کنید. گفتند پیروزی یعنی رئیس جمهور شدن موسوی. ما گفتیم نه! قدم اول پیروزی یعنی رفتن همه ی اینها. و... برای این باید چاره کنیم. این موجها نباید بخوابد. هیچ وعده ای را نباید قبول کنیم. فشار باید برای رفتن همه این نظام باشد و ادامه دهیم. باید هشیار باشیم. وعده می دهند که ما را بخانه برگردانند و سر کار بذارند. درسته باید تا آخرش پای این بایستیم که انتخابات باید ملغی شود. ولی به این کفایت نکنیم. و و و.....

خلاصه به دلیل حضور جمعیت خیلی زیاد و کند بودن حرکت و اینکه درگیری نشد فرصت گفتگو بیشتر فراهم می شد. اما خنده دار اینکه با موج جمعیت جابجا می شدیم و گاهی می دیدی آنهایی که مخاطب ات بودند دور افتاده اند و باید بحث را از نو با بغل دستی ها شروع می کردی!

- بغیر از شعارهای مزخرفی مثل "الله اکبر" و "موسوی حمایت می کنیم" شعارهایی دیگر نیز داده می شد از اینفرار:

۱ "گفته بودیم اگر تقلب بشه، ایران قیامت میشه!"

۲ "رای ما رو زدیدین، دارن باهش پز می دن!"

۳ "خس و خاشاک تویی، دشمن این خاک تویی!"

۴ "خس و خاشاک تویی، دشمن ایران تویی!"

(اشاره به حرف احمدی نژاد در "جشن پیروزی اش" که گفته بود عده ای قلیل آشوب طلبند که مثل خس و خاشاک هستند.)

۵ "تا احمدی نژاده، هر روز همین بساطه!"

(یعنی هر روز تو خیابان هستیم و معترضیم.)

۶ "احمدی به هوش باش، ما مردمیم نه اوپاش!"

۷ "هاله ی نورو دیده، رای ما رو ندیده!"

۸ "ایرانی با غیرت، حمایت! حمایت!"

۹ "نترسین نترسین، ما همه با هم هستیم!"

۱۰ "تقلب 1 درصد 2 درصد، نه پنجاه و سه درصد!"

۱۱ "مرگ بر این دولت مردم فریب!"

۱۲ "مرگ بر دیکتاتور!"

۱۳ "موسوی موسوی، رای ما رو پس بگیر!"

۱۴ "موسوی موسوی، رای ما رو پس بده!"

موقعی که صف از جلوی وزارت کار می گذشت جمعیت فریاد زد:

۱۵ "وزارت کار، اینهمه بیکار!"

موقعی که صف از جلوی يك ساختمان که کارگران مشغول بکار بودند گذشت جمعیت فریاد زد:

۱۶ "کارگر دوست داریم!"

شعارهای دیگری هم بود بر مبنای حرفهایی که احمدی نژاد زده. که نتونستم یادداشت کنم. محتوایش این بود:

"يك چراغ قرمزی بهت نشون بدم!" (اشاره به حرف او در مصاحبه با خبرنگاران که گفته بود بعد از يك بازی فوتبال چند نفر از چراغ قرمز رد شدند آنها را گرفتیم.)

"هی بچه ها من در مزرعه بودم!"، "در هواپیما بودم!" (اشاره به حرف احمدی نژاد که گفته بودند چند میلیونی که تحریم کردند مخالف ما نیستند بلکه لابد یکی در مزرعه بوده ... یکی در هواپیما و نرسیدند رای بدن ...)

و البته باز شعارهایی در حمایت از "جومونگ" قهرمان همان قهرمان سریال کره ای. همان کسی که با امپراطوری های ظالم می جنگد؛ هشیاراست؛ سربازانش را از بین فقیرترین مردم انتخاب می کند؛ با تکنیکهای جنگی آشناست؛ جنگ پارتیزانی می کند و اغلب با کمین گذاشتن حساب دشمن را می رسد؛ و بارها در خیزشهای شبانه این شعار را از جوانان شنیدم که "مثل جومونگ حمله کنیم!"

دختران جوان و زنان خیلی فعال و پرشور بودند. بیشتر از مردان. اواسط راهپیمایی غلغله شد، چون موسوی رسید. هی می گفتند ساکت می خواد سخنرانی کنه. اما دو ساعت هیچ حرفی نزد. بعد گفتند می گه بخاطر حفظ آرامش حرف نمی زنه و شما هم شعار

در این حرکت شرکت می کردند، مسلماً در کثرت جمعیت نقش زیادی داشت.

جمعیت بقدری فشرده و انبوه بود که ساعتها طول می کشید تا کمی بجلو برویم. برای همین مجال گپ زدن با ملت بیشتر از شب های قبل بود. (بین اعتراضاتی از نوع دیشب و این راهپیمایی تفاوت زیاد است. اعتراضاتی از نوع دیشب، خصلت سرنگون کننده دارند. توده های درگیر اساساً مستقلند و... اینها موضوعات مهم بحث و نتیجه گیری هائی است که باید بهش پرداخت).

امروز در ابتدا نیروهای گارد قرار بوده حمله کنند و تعدادشان هم زیاد بود. بعد گویا وقتی سیل جمعیت میآید دستور می گیرند که عجالاً نظاره گر باشند و در انتها از جانب نیروهای ظاهراً بسیجی تیراندازی می شود که تا الان يك نفر کشته شده است. (این تیر اندازی به جانبختن 8 نفر انجامید: بذر)

تلاش زیادی کردند که این راهپیمایی سازماندهی و هدایت شده باشد. کسانی که مردم می گفتند از ستاد موسوی هستند، در جلوی جمعیت قرار گرفته و يك ریز شعار ارتجاعی "الله اکبر" را تکرار می کردند. بحثهای زیادی میان مردم بر سر این شعار و شعارهای دیگر در گرفت. بحثها از این قرار بود:

1- این شعار مال کل جمهوری اسلامی است و طرفداران احمدی نژاد و رهبر هم اینرا می گن. فرق شما با آنها چیه؟

2- در تجربه ی انقلاب 57 دیدیم که چطوری از این شعار برای ممانعت از قیام مردم استفاده می کردند و سر مردم را با این گرم می کردند و مشغول زد و بند با سران ارتش و غیره بودند. در آن انقلاب تکلیف شاه با الله اکبر تعیین نشد با قیام مسلحانه تعیین شد.

3- در تاریخ مشروطیت هم یکی مشروعه چی های الله اکبری بودند (شیخ فضل الله) و در طرف مقابل نیروهای دمکرات و چپ. سرنوشت مشروطه هم چی شد.

4- شعار سیاسی باید داد.

در برابر این بحثها برخی بفر می رفتند. برخی می گفتند "درسته اما الله اکبر مال همه مسلمان هاست. ضمناً اینجوری نیروهای سرکوب خلع سلاح می شوند". برخی می گفتند حرف شما درسته اما باید عرف این جامعه را در نظر گرفت. بحث کردیم که عرف مردم تا قبل از اینکه رقیبان احمدی نژاد بخوانند اعتراض و مبارزه ما را هدایت کنند شعار "مرگ بر دیکتاتور" یا "مرگ بر این دولت مردم فریب" بود. هرچا هم اینها دخالت نکنند شعارها اینه و نه "الله اکبر".

يك بحث دیگر با مردم بر سر شعار "نیروی انتظامی، حمایت حمایت" بود. اینکه رابطه این نیروها با مردم و مردم با آنها رابطه ی حمایت حمایت نیست. رابطه قهر و گلوله است. این نیروها را برای این درست کرده اند و به اینجا گسیل داشته اند که ما را به خون بکشند. بنابراین بیدارتر شوید و دشمن را خوب بشناسید.

يك بحث دیگر بر سر ماهیت موسوی بود. وقتی اینرا می گفتیم که موسوی خودش کیست و چرا نباید به او دل بست؛ و وقتی این تحلیل را جلو گذاشتیم که خودش در بیانیه آخرش گفته که هم و غمش حفاظت از نظام است و نگرانی اش از بین رفتن نظام و گسترش "شورشهای کور" است، یا می گفتیم این همه مردم توی خیابان است موسوی نامه به آیات عظام اش می نویسد و از آنان می خواهد کاری کنند، جوانها گوش می کردند و سوال می کردند.

برخی پرسیدند: پس چرا شما اینجا هستید؟! اگر حامی موسوی نیستید؟ آیا تحریمی هستید؟ گفتیم بله تحریمی هستیم به این دلایل. در ثانی این حرکت ما مردم است که موسوی سعی می کند سوارش شود. آیا اینهمه بلاهایی که سر ما آوردند در معجزه موسوی که خودش هم گفته برنامه هایش چیست جواب می گیرد؟ ما لایق این هستیم که خودمان سرنوشتمان را در دست بگیریم. یکبار ما باختیم (انقلاب 57). ایندفعه نباید اشتباهات قبلی را تکرار کنیم. و... بحثهایی در باره تجربه انقلاب و چطوری سوار خیزش میلیونی مردم شدند و نه رهایی بدست آوردیم و نه هیچی.

ضد اغتشاش هم شعار می دادند. شعار تقاضای حمایت از سوی مراجع هم می دادند! و بالاخره اینکه اعلام می کردند ما بچه های "نایسی" هستیم!! (نقل به معنی) البته امروز هم هر گروه 4 - 5 نفری می توانست هر شعاری را جا بیاندازد. اعلامیه هم می شود پخش کرد. هر قدر که می خواستی (کلاً امروز اعلامیه کم پخش شد). یکی دو جا شعار علیه خامنه ای داده شد ولی خیلی کوتاه مدت. یکی دو جا شعار تهدید موسوی که اگر مقاومت نکنی خائن هستی داده شد ولی آن هم موقتی بود. نیروهای انتظامی اصلاً خود را آفتابی نکردند. به خصوص وقتی که هلیکوپتر پلیس از دور چرخ می زد و مردم هو کردند!

فرق همه اینها با سال 57 اینست که مثل اینکه فیلم وقایع را تند کرده باشی و سه ماه را در سه روز ببینی. با خیلی ها حرف زدم و با نظرهای آشکارا مختلفی روبرو شدم. اول نظر غالب را بگویم. هنوز توهم به پروسه انتخاباتی داشتند. بیشتر پیرها اینجوری بودند و جالب بود که همه شان هم از سی سال ستم می گفتند ولی به شکل تهوع آوری اینبار از زهرا رهنورد دفاع می کردند که: "موسوی شل بود، ولی زهرا رهنورد محکم ایستاد و او را با خود همراه کرد." چند جوان می گفتند مسأله مردم، موسوی یا کروبی نیست و احتیاج به رهبر ندارند. تقلب در انتخابات یک بهانه بزرگ برای بروز عصبانیت و خشم مردم است.

یک جوان دانشجو چندان جذب تظاهرات بزرگ نشده بود و از آتش زدن ساختمان های پلی تکنیک، داغ بود و داشت حال می کرد! عصر در تظاهرات یکی فی البداهه شعار ساخت و آنرا فریاد زد. در فاصله کوتاهی دیدم در میدان آزادی، گروهی دارند همان شعار را می دهند و به شیوه دوره انقلاب، کسان دیگری هم پیدا شدند و مشابه های دیگری از آن را هم ساختند! شعار این بود: "احمدی بیچاره، بازم بگو فوتیاله!" (حتماً حرفهایش در نشست مطبوعاتی را شنیدید که گفت این تظاهرات ها در حد نارضایتی های بعد از باخت در مسابقه فوتبال است). نوع دیگرش که همانجا مردم ساختند این بود: "احمدی گوساله، خیال کردی فوتیاله!"

اما در مورد امکان سازش پشت پرده. در مورد سازش پشت پرده نباید این درک را داشت که حتماً سازش می شود و خامنه ای عقب می نشیند و موسوی را سر کار می آورند. تبعات این عقب نشینی برای احمدی نژاد و خامنه ای و "دیرک خیمه نظام" می تواند خیلی وخیم باشد. از آن جور نمایش ضعف است که می تواند سطح خواسته های مردم را سریعاً افزایش دهد. امروز کشتار جمعی نشد، ولی فکر می کنم که این دوره گذار بشود و البته در شهرستان ها با شدت بیشتری سرکوب کنند (درست مثل زمان شاه) و در تهران هم به خصوص دانشجویان و جوانان رادیکال تر و شورشگر را بیشتر مورد ضرب و شتم قرار دهند و یا دستگیر کنند. ■

تهران - سه شنبه 26 خرداد 88 دیده ها و شنیده های خیابانی

سکوت

گزارش ارسالی برای نشریه دانشجویی بذر

دو روز نبرد بی امان خیابانی ترس معترضین را از بین برده بود. مردم هر کجا در دسته های چندتایی جمع می شدند و شعار می دادند و با حمله پلیس ضد شورش از حمایت و همراهی یکدیگر ناامید نبودند. جمعیت حتی در



ندین. سر و صدای تعدادی در آمد که یعنی چی شعار ندیم. تظاهرات پاسوریزه که نداریم! (البته بعدش موسوی حرفهایی زد که نشنیدیم). بعد خاتمی آمد که رفته بود دانشگاه شریف حرف بزنه. بعد کروبی آمد. حرفهایی زد که صدا به صدا نمی رسید و نشنیدیم. اما تعدادی جوان شعار می دادند: "کروبی کروبی، کت شلوار!" (یعنی لباس آخوندی را در بیار!) و همینطور شعار "کروبی - موسوی اتحاد اتحاد" داده شد.

در يك كوچه دیدیم، يك ملایی را جمعیت دوره کرده اند. رفتیم گفتیم این کیه؟ گفتند وزیر کشور دولت خاتمی (فکر کنم موسوی لاری بود). بعد يك ملای دیگر که گفتند قائم مقام کروبی است. یکی گفت خود کروبی کیه که قائم مقامش باشه؟ به نیروی خودمان تکیه کنیم... در میان يك كوچه شلوغ دیدیم زد و خورد شد، درست جلوی چشم ما. يك حزب اللهی کریه اطلاعاتی (قیافه اش عین لاجوری بود و همان سن) با موتور که زن چادری اش هم پشتش بود جرأت کرده بود، آمده بود وسط جمعیت و به دختران جوان گفته بود: "همتون جنده اید". يك دختر در حال كنك زدن حزب اللهی بود و با لگد بهش می کوبید و از موتور پریش کرد. جمعیت حمله کرد. برخی آمدند گفتند ولش کنید. طرف با چهره ای وحشتزده و پر از نفرت از مردم فرار کرد. اما تا به ته كوچه برسه کلی دشنام و هو از پیر و جوان شنید. آنچنان ترافیک سنگینی بود که بیا و ببین. ماشینها توی ترافیک گیر کرده و سر نشینان ماشینها با هم بحث و گفتگو می کردند. آنقدر بوق می زدند و شادی می کردند که سرگیجه می گرفتی. همه از اینکه اینهمه جمعیت آمده بود و احمدی نژاد کف شده خوشحال بودند. هر کی يك چیزی در باره قرار روز بعد برای ادامه اعتراض می گفت. یکی می گفت فردا 5 عصر ستارخان. یکی می گفت 5 عصر ولیعصر.

مطمئن هستم الان در بسیاری نقاط شهرها درگیری است. برنامه های خودجوش و یا بخشاً هدایت شده توسط نیروهای مردمی (مثل حرکت دیشب و پریشب) خیلی متفاوت از برنامه امروز است. در برنامه هایی مثل دیشب ایده قهر و سرنگونی سریع میاد وسط. در برنامه هایی مثل امروز فررمیسم و دل بستن به جناح هایی از همین حکومت تقویت می شه. با این وجود برنامه ی امروز هم خیلی مهم و خوب بود. ■

تهران - سه شنبه 26 خرداد 88 کوی دانشگاه

دیشب به کوی دانشگاه (خوابگاه پسران و دختران) حمله کردند و وحشیانه دانشجویها رو كنك زدند و دستگیر کردند. در گوهردشت کرج، دو جوان بر اثر ضربات باتون کشته شدند و يك اتوبوس نیروهای انتظامی در پاسخ به این جنایت، آتش زده شد. امروز ساعت 2 در دانشگاه پلی تکنیک چند ساختمان را دانشجویان آتش زدند. دیشب صدای الله اکبر و مرگ بر دیکتاتور خیلی گسترده تر شده بود. در اینجا می خواهم چند نکته را در مورد الگوهای انقلاب 57 برای حرکت کنونی بگویم. به نظرم به حیث سیاسی و ایدئولوژیک يك گروه رهبری کننده مرتجع آگاهانه تلاش می کنند که چارچوب معینی را بر این امواج هنوز مهار نشده، غالب کنند. این گروه همان نیروهای باند مشارکت در دانشگاه هستند. یعنی جریانات تحکیم وحدتی و امثالهم. وقتی تظاهرات ها خودجوش و پراکنده و "قهرآمیز" است اوضاع بهتر است و شعارها هم بهتر.

به نوعی می توان تظاهرات های خونین پراکنده در آبان و آذر ماه 57 را به یاد آورد و تظاهرات امروز را در مقابل، به تاسوعا و عاشورا (و بعداً ربیعین) 57 تشبیه کرد. امروز خیلی کنترل شده تر بود و خیلی الله اکبر هم می گفتند و اسم موسوی را خیلی می آوردند.

خارج از گردهمایی ها سکوت آن هم از نوع سبز را در پیش نگرفتند. صدای کوکتل مولوتف ها و نارنجک های دستی گواه این ادعاست. محله ها و شهرک ها همچنان در حال مقاومت اند. شهرکی راه های ورودی اش را با کامیون های شن و ماسه می بندد و تا صبح شعار می دهند. در میدانی مردم به یک باره بر لباس شخصی ها هجوم می برند. شب که شهر به دست نیروهای لباس شخصی می افتد، و میدان های اصلی را قرق می کنند تمام اتومبیل ها بوق می زنند مردم بسیاری جمع می شوند. حتی اگر کاری نمی کنند، می ایستند تا اگر شده جواب یک بسیجی را بدهند و بعد به خانه برگردند. فقط کافیسیت یکی شعار دهد، تا محله ای طنین فریادش خواب سکوت طلبان خفته را مشوش کند. وقت سکوت ایران گذشته است. ■

تهران - چهارشنبه 27 خرداد 88 شور و شوق؛ بیم و امید!

گزارش ارسالی از فعالین نشریه دانشجویی بذر

شور و شوق و بیم و امید در جشن بزرگ مبارزه مردم را نمی توان توصیف کرد. هزاران هزار جوان و بسیاری نوجوان به میدان آمده اند و اکثرا هیچ چیز از سیاست نمی دانند اما



تشنه یاد گرفتن هستند.

در تظاهرات چهارشنبه از میدان هفت تیر به طرف پارک لاله حدود دو میلیون نفر شرکت داشتند. در این تظاهرات هم داستان سکوت برقرار بود که از جانب گردانندگان تحمل شده بود. تعداد پلاکارد و شعارها دست مردم زیادتر بود. چند روز قبل از این تظاهرات احمدی نژاد در یکی از کنفرانس سخنرانیهای مردم مبارز را به خس و خاشاک تشبیه کرده بود و بهمین خاطر در ابتدای تظاهرات پرچم بزرگی حمل شد که رویش نوشته شده بود تظاهرات خس و خاشاک. تعداد زیادی شعار روی کاغذ پرینت شده بود که رویش نوشته شده بود "خس و خاشاک تویی". شعارهای دیگر:

■ "چرا کوی دانشگاه به خون کشیده شد؟"

■ "نشینیدن صدای مردم نفی جمهوریت"

■ "ای رهبر آزاده، عدالت!"

■ "تو اینهمه هیاهو" رسانه ملی کو!؟"

■ "من اگر بر خیزم، تو اگر برخیزی، همه بر می خیزند!"

■ "شهیدان موج سبز، راهتان ادامه دارد"

■ "برادر جوونه، برادر غرق خونه"

■ "ضحاک هم فقط روزی دو تا کشت"

■ "احمدی بهوش باش، ما ملتیم نه اوباش!"

■ "یا فاطمه زهرا، رأی من سبز بود؛ چرا قرمز شد؟"

■ "مرگ بر فاشیسم!"

■ "ببین چند ملیون است، نعره های سکوت!"

■ "بازم تقلب شده - احمدی سید شده"

■ "چیزی که از دست دادیم آزادی - استقلال"

■ "یک رأی داشتیم، به موسوی دادیم؛ یک جان داریم، برای آزادی می دهیم!"

■ "ما ز دولت چشم یاری داشتیم، خود غلط بود، آنچه پنداشتیم"

■ "مرگ بر دیکتاتور، چه شاه باشه، چه دوکتور!"

■ "میره روسیه، با رأی ما پز می ده"

■ "اخلالگر یعنی بسیجی"

حالی که می گریخت شعار "مرگ بر دیکتاتور" را فراموش نمی کرد. مردم در حال فرار اتومبیل ها را تشویق می کردند فریاد خود را با بوق زدن نشان دهند. سرکوب عریان جایی را برای سکوت هیچ کس باقی نگذاشته بود حتی اتومبیل ها. شهر بغضش را فریاد می کشید.

اما از روز دوشنبه سیاست سکوت سبز موسوی در خلأ رسانه ای دهان به دهان چرخید تا خیل ستیزگران خیابانی را به سکوت وادارد. نخستین بار روز دوشنبه بود که در میان تظاهرات میلیونی از نیمه راه لیدرها فریاد می زدند "ساکت" جمعیت که با فریادهای خود مردم بسیاری را از خانه و محل کار و خیابان به سمت خود فراخوانده بود وادار به سکوت شد، اما مدت زیادی نتوانستند جمعیت را ساکت نگه دارند. مردم که از دیدن قدرت خود به وجد آمده بودند و باور کردند که با قدرت خود پلیس را خلع سلاح کرده اند، سکوت را تاب نیاورد و شادمانه شعار می داد. پس از تیر اندازی وحشیانه پایگاه بسیج به مردم جمعیت خشمگینانه تا پاسی از شب در خیابان شعار داد. آن شب تهران تا صبح سکوت نکرد.

روز بعد تلاش لیدرها برای سکوت سازمان یافته تر بود و با پخش پلاکاردهایی چون:

■ "سکوت بر گلوله پیروز است"

■ "سکوت سرشار از ناگفته هاست"

■ "سکوت از رضایت نیست"

جمعیت را به سکوت واداشت و با پخش این ادعا که دیشب اگر سکوت می کردیم، کسی کشته نمی شد، جمعیت را بیش از پیش در کنترل خود گرفتند و مخالفین سکوت را احمدی نژاد خواندند. تظاهرات چندصد هزار نفری به گردهمایی بدل شد. اما جمعیت در راه بازگشت در میدان ونک به نیروهای بسیج که جشن شان در میدان ولیعصر پایان یافته بود رسید دیگر سکوت خواهان نتوانستند جلوی خشم مردم از وقایع چند روز گذشته را بگیرند و با چنان جسارت و خشمی شعار می داد که نیروی انتظامی حاضر در میدان جرأت دخالت نداشت. جزئیات درز کرده فاجعه کوی دانشگاه و مفقودین آن نیز این حقیقت را مسجل کرده بود که نیروی انتظامی جاده صاف کن بسیجی های لباس شخصی است. فرمانده میدان مرتب به مردمی که ددمتشی پلیس را در روزهای اخیر دیده بودند، بحث می کرد و تلاش داشت آن ها را قانع کند که آن ها هیچ کاره اند. به صراحت به مردم اطراف که تنها از پلیس انتظار حمایت داشتند گفت، که هوا رو به تاریکی است و او و مأموران دیگر مسئولیتی ندارند. حاجی و مأموران میدان ونک را ترک گفتند. بسیج ماند و خیل جمعیت.

به ناگاه حمله ای در گرفت که بی شباهت به جنگ نبود. تیرانداری، باتوم، چاقو این جماعت به هر سلاحی مسلح بود. آن ها که خط مقدم بودند زخمی ها را عقب خط می فرستادند، دختر خردسالی همانجا جان داد. جنازه ها دریده شده بود. مردم تمام تلاش خود را کردند که حتی جنازه ها به دست آنان نیفتند. برطبق اخبار غیر رسمی 33 نفر آن شب با شلیک گلوله و ضربات باتوم جان باختند و بسیاری نقص عضو شدند.

و باز چهارشنبه سکوت طلبان منسجم تر شدند. هرچه ضربات سهمگین تر سکوت طلبان با وقاحت بیشتری برای کنترل اضاع سیاست خود را ترویج کردند؛ و پنج شنبه نیز به همین منوال در میدان توپخانه گذشت. جمعیت بسیاری معترض این پیک نیک آمدن های هر روزه بود، اما لیدر ها می گفتند، امروز آخر ما این جا متحصنیم اما در برابر این سؤال که چطور این همه جمعیت به جای این که مقابل وزارت کشور، مجلس، شورای نگهبان یا رهبری متحصن شوند به میدان توپخانه آورده شدند، حرفی نداشتند. اعتراضات میان جمعیت گسترده تر شد. مردم که چند روز بود فریادهای "شعار ندهید" را می شنیدند، دیگر فریاد "حرکت نکنید" را تاب نیاورد و به حرکت در آمدند و تا انقلاب پیش رفتند.

اما سیاست سکوت در خیابان و فریاد روی پشت بام را همین جمعیت سکوت پیشه در محله های خود و گروه های محلی خنثی می کند. مردم

و شکنجه وحشیانه کردند؛ و بهشان گفته بودند: اینجا از گوانتانامو بدتر است. خامنه ای گفت که اینکار را تروریستها به نام رهبر انجام داده اند!!!

در مقابل دانشگاه تعدادی نیروی انتظامی با سپر بطور منظم ایستاده بودند که تحریک آمیز نبود و تلاششان این بود که جمعیت دانشگاه را اشغال نکند. تعدادی از تظاهر کنندگان جلوی آن ها جمع می شدند؛ و شعار می دادند که گردانندگان تظاهرات آنها را پراکنده می کردند.

در مجموع هم حکومت و هم اصلاح طلبان سعی می کردند که تظاهرات به خشونت کشیده نشود.

تیتیر روزنامه کیهان چند روز پیش این بود: گام اول جدا کردن صفوف آشوبگران از هواداران موسوی؛ و بعد هم تهدید به کشتار یعنی همان حرفهای خامنه ای.

تا بحال پانصد نفر دستگیر شده اند؛ حجاجیان تاج زاده رمضان زاده از رهبران مجاهدین انقلاب و حزب مشارکت نیز دستگیر شده اند. کسانی که در رأی گیری و تظاهرات شرکت کردند، طیف های گوناگونی هستند. یکسری به موسوی رأی دادند که به نظام رأی منفی بدهند. برخی برای اینکه به جناح سنتی تر و فاشیست احمدی نژاد و خامنه ای نه بگویند. برخی طرفدار انقلاب مخملی تدریجی هستند. در حالیکه طیفی که به احمدی نژاد رأی دادند، قشر سنتی تر و محافظه کار طرفدار ولی فقیه و جمهوری اسلامی بودند که مانند طالبان خود را ضد امپریالیست می دانند.

تظاهرات محلات بخصوص در میدان آزادی در شب رادیکالتر است؛ و جوانان تشنه آگاهی هستند. احتمال این است که جنبش از موسوی عبور کند و به سمت سرنگونی ارتقا پیدا کند. قرار است خاتمی فردا صحبت کند معلوم نیست که چی در آستین دارد!؟

اراده مردم تعیین کننده خواهد بود. وقایع می تواند به سمت انقلابی دیگر تکامل یابد. جمعیت دیروز در ظرف پنج دقیقه می توانست دانشگاه را اشغال کند، اما گردانندگان بشدت با اینجور کارها مخالفت می کنند. از خود توپخانه تا میدان فردوسی و از آنجا تا میدان انقلاب جمعیت فشرده بود. ■

تهران - جمعه 29 خرداد 88

این از نتایج سحر است،

باش تا صبح دولتت بدمد!

گزارش ارسالی از یک فعال نشریه دانشجویی بذر

تا خودم را از 10 کیلومتری غرب تهران به نزدیکی میدان انقلاب برسونم، سه ساعت تو راه بودم. مسیری که همیشه نیم ساعته می رسیدم. همه ورودی ها به شهر و اتوبانها را بستن بخصوص ورودی



غرب تهران.

قرار بود امروز به دعوت موسوی و کربوبی جمعی در میدان انقلاب صورت بگیرد. تبلیغات متناقضی به گوش می رسید. صحبت از این بود که تجمع لغو شده عده ای می گفتند: نه میاد. به هر حال ما که برای دیدن موسوی نرفته بودیم، ما رفته بودیم راه دیگه ای را باز کنیم. خلاصه ما در غیاب آنها تکلیف خودمونو می دونستیم. پیش خودم گفتم: تنها از حرفها و خط و نشان کشیدنیهای "رهبر"ش ترسیده و نیامده. البته انتظار دیگه ای هم نداشتیم.

از صبح رادیو تلویزیون بیانبه های نظامی را می خورد و هی شاخ و شونه می کشیدن و می گفتن با هر تجمعی برخورد شدید می

۱۲ "ابطال انتخابات"

۱۳ "دولت کودتا، استعفا! استعفا!"

۱۴ "شهدای کوی دانشگاه، گمنام در بهشت زهرا دفن شدند!"

۱۵ "برادر شهیدم، رأی تو را پس می گیرم!"

۱۶ "هموطن هیچگاه صحنه را خالی نکنیم!"

۱۷ "دیکتاتوره ریاکار، خلق آمده توی کار"

۱۸ "اعتراض، آری! خشونت، نه!"

۱۹ "هاله نور را دیده، رای ما را ندیده!"

۲۰ "آنک قصابانند، بر سر چهارراه، تبسم را بر لبها جراحی می کنند."

۲۱ "آزادی هزینه دارد. به خون خود بهای آن را می پردازیم."

- در تظاهرات تعداد زیادی عکس کشته شدگان به چشم می خورد.

- عکس شهید مهدی کرمی، محل شهادت، "جنت آباد" چهارراه "ایرانپارس" بعد از تظاهرات سه نفر را دیدم که لپ تاپ بدست در یک پس کوچه از تظاهرات دور می شدند و راجع به انقلاب مخملی حرف می زدند، شاید کاره ای بودند. هر سه تیپ دانشجوی بودند. بهشان گفتم این داستان سکوت خیلی بد است. گفتند: نه خوبست. در یوگسلاوی هم اینطوری پیروز شدند.

بعد از تظاهرات رفتم سوار اتوبوس شوم در ایستگاه دانشگاه چند میانسال زحمتکش ایستاده بودند، با یکی دو جوان بحث راه انداختیم و فوری اکثراً به ضرورت عبور از موسوی و ضرورت خلع سلاح دشمن و قیام را طرح می کردند. بعدش یک تیپ بسیجی جوان بحث را منحرف کرد. در مورد اینکه موسوی رأی آورده، ولی رأی احمدی کم نبوده و نزدیک بود که کتک بخورد. ■

تهران - پنجشنبه 28 خرداد 88

تظاهرات از میدان امام (توپخانه)

گزارش ارسالی از فعالین نشریه دانشجویی بذر

تظاهرات نزدیک بازار که گویا بسته بود، شروع شد. با اینکار موسوی می خواست با خمینی تداومی شود. گفته بود، با لباس سیاه بپایید، در ضمن جنوب شهر هم بود. حدود یک میلیون بودند. عده ای را دیدم که شعار "نه به حجاب اجباری" و "دمکراسی حق ماست" و "عشق، آزادی، برابری" را در دست داشتند و تعداد زیادی از آنها به دست مردم دادند. البته شعار علیه حجاب کم بود. چند دقیقه بعد مرد مسنی مخالفت کرد؛ و گفت حالا اونا می گویند که ما می گیم زن ها لخت بیاند توی خیابان و معنیش چیست؟! جوانی بهش گفت که معنایش را فکر کنی می فهمی، یعنی هر کی دوست داشت حجاب سر می کند، هر کی نخواست نه؛ و بعد هم تو حرف خودت را بزن ما حرف خودمان را می زنیم؛ و گرته فرق تو با آنوری ها چیست؟! طرف چند قدمی معترضان بدنبال ما آمد، بعد دست برداشت. یک نفر دیگر هم که صورتش را کاملاً با سبز پوشانده بود، گفت این شعار تحریک آمیز است، یک دختر هم اول گرفت دستش بعد پس داد. اما تعداد زیادی هم پشتیبانی می کردند و عکس می گرفتند.

عده ای هم مشغول پخش اطلاعیه ای در افشای کمپسون حقیقت یاب "محتشمی" به هوا بودند.

موسوی در میدان فردوسی بروی وانت به صف تظاهرات پیوست و مردم تشویقش کردند و شعار می دادند که "رأی ما را پس بگیر!" و "برخی رأی ما را پس بده!"

شعارها نسبت به روز قبل بهتر بود و بسیاری گریه می کردند؛ و در جلوی دانشگاه گل و پرچم سیاه گذاشته بودند؛ و بسیاری شمع روشن کرده بودند.

کشتار وحشیانه ای در دانشگاه صورت گرفته بود. بعد از کتک زدن و کشتن؛ تعداد چهل نفر را به زیر زمین وزارت کشور بردند؛

یکسره فریاد "مرگ بر دیکتاتور" بگوش می رسد. سنگها خرد می شود. هر کسی تکه ای بر می دارد. **"بچه ها حمله!"**

حمله می کنیم و حرف می زنیم:

خون، خون میاره. حساب سی سال را باید پس بدن. جواب اعدای های ما را باید بدن. کارشون تمومه. نترسین. مواظب پشت بام ها باشین. از آنجا شلیک می کنن. بچه ها تنها نیستیم. از توپخونه تا همه تهران مردم حضور دارن. همه در حال جنگن. در خیابان و کوچه پس کوچه ها.

■ اینطوری بدتر شد.

■ نه اینطوری خیلی عالی شد.

■ آروم باشی! همه را می کشن.

■ نه! نمی تونن. دارن چنگ و دندون نشون میدن. اما می ترسن. اونا بحرانی هستن، نه ما. رهبر آنها به گریه و التماس افتاد، نه ما.

■ موسوی در خیابان جیحونه. می گن غسل شهادت کرده.

■ از هر چی کلمه غسل و شهادته، حالمون بهم خورده.

■ آی بچه ها پارچه بیارین. آتیش روشن کنین. گاز اشک آور. آب بصورت نزنین. دود هوا کنین.

■ آی مجید جان سنگها را هدر نده. زدی تو سرش. مگه نمی بینی کلاه داره سنگ بی اثره. خوب تر نشونه گیری کن.

■ کلانتری، پایگاه بسیج، یکجا را باید بگیریم و اسلحه در بیاریم. میگن بچه ها توی خیابونهای پائین به پایگاه بسیج حمله کردن.

■ نگا کن. عین سربزای اسرائیلی هستن که توی تلویزیون نشون میدن.

شعار "ایران شده فلسطین. مردم چرا نشستین" طنزین می اندازد.

یکی میگه: اما فلسطین هم شصت ساله داره مبارزه میکنه و پیروز نشده. یکی دیگه میگه برای اینکه رهبران سازشکاری داشتن. یکی دیگه میگه بخاطر اینکه با سنگ پراکنی نمیشه جواب گلوله را داد.

همه درست میگویند و دارن وسط میدان جنگ به دنبال راه پیروزی می گردند.

■ بچه ها عقب برین دارن میان. آی مردم در همه ی خانه ها را باز بذارین.

■ بچه ها حرکت بطرف شادمان.

ساعت 6 تا 7 - شادمان (خیابان شادمهر)

"مرگ بر دیکتاتور" / "مرگ بر سید علی شاه" / "مرگ بر خامنه ای" / "مرگ بر دیکتاتور. چه رهبر چه دکتر"

خیابان پر از دود است.

همه جا برای خنثی کردن اثر گاز اشک آور آتش بپا شده است. آنانی که وسط خیابانند، دختر و پسر، خود را با وسیله ای مسلح کرده اند. چند نفری باتوم دارند که هنگام زد و خورد با



نیروهای سرکوب موفق به گرفتن باتوم آنها شده اند.

■ آقا برو عقب! ماشینتو سر کوچه نگه ندار. این کوچه ها راه گریز مردمه.

"مرگ بر حکومت کودتا" / "دیکتاتور حیا کن، ریاستو رها کن"

■ بچه ها سنگر درست کنین.

■ توق نوق. سنگ و چوب جمع آوری می شود.

■ پیرمردی می گوید: آفرین فرزندانم. شربت می خواهید؟

■ یکی میگه: این انقلابه.

■ دیگری میگه: این شروع انقلابه.

■ سومی میگه: عین زمان شاه شده.

کنیم. خلاصه به هر طریقی خودمو به محل رسوندم. تا به حال این همه نیروی نظامی در عرم ندیده بودم. به همین خاطر با بعضی از جوانها که اصلاً نمی شناختم وارد یکی از کوچه ها شدیم و شروع به پرسه زنی کردیم. هر جا به دسته های 100 الی 150 نفره ضد شورش می رسیدیم، راهمان را کج می کردیم؛ و از مسیری دیگر راهمان را ادامه می دادیم. به بالای خیابان امیر آباد رسیدیم. جمعیتی 3 هزار نفره جمع شد. در همین جا بود که دسته های لباس شخصی که این بار کلاه های قرمز موتور سوار ها را بر سر داشتند در محل تجمع کرده بودند.

وقتی شعارها شروع شد گاز اشک آور و ماشین های آب پاش همزمان از مومن پذیرایی کردند و ما هم آتش ها را به پا کردیم؛ و ماشینهای آب پاش کارشان را شروع کردند؛ موردی را مشاهده کردم که جوان لاغر اندامی را به فاصله یک متر به هوا پرتاب کرد؛ و به دیوار کوبید. بعد از آن جمعیت به جنگ و گریز پرداخت؛ و جنبش سنگ باران و شعار دادن شروع شد. چندین نفر زخمی شدند و موتورسوارهای لباس شخصی مشخصاً تیراندازی می کردند.

مرگ بر دیکتاتور فضا را گرفته بود. چند نفر شعار "مرگ بر خامنه ای" دادند بعضی ها گفتند: نه نگید! یکی گفت: چرا نگیم؟! یکی دیگه شعار داد "مرگ بر دیکتاتور، چه رهبر، چه دکتر!" وقتی تیراندازی شروع شد و چند نفر زخمی شدند، از آنجا خودم را به حوالی میدان توحید رساندم.

حدود ساعت 6 بود که جنگ و گریزها شدت پیدا کرد. حد فاصله انقلاب تا آزادی و خیرهایی که دیگران می دادند تا میدان فردوسی اما در شکل محدودتری جمعیت غلغله بود. چند هلی کوپتر دائم در حال گردش بود. خیابان شادمان، بهبودی، خوش و از همه شلوغتر خیابان یادگار بود. مسأله ای که امروز توجه ام را جلب کرد این بود که نیروهای ضد شورش بسیار جوان بودند؛ و با روزهای قبل تفاوت داشت. البته اضطراب را هم می شد در چهره شان دید. یکی از جوانا تعریف می کرد که، یک زنی رو دیده که رفته یقه یکی از نیروهای سرکوب را گرفته و گفته "خجالت نمی کشی، مگه تو ایرانی نیستی؟! و او نتونسته از خودش واکنشی نشون بده.

روحیه ها بالاست. در خونه ها همه بازه. بعضی از خانه ها و مغازها زخمی ها را مداوا می کنند. چند تا جوان را دیدم که کوله پشتی ها شونو پر از سنگ می کردند. بیشتر بچه ها صورتاشونو پوشوندن. یکی که زخمی شد و بردنش تو یک مغازه بعد خودش گفت: "من خودم اطلاعاتی هستم و امروز مرخصی هستم و فقط برای تماشا آمده بودم. اینا دیگه چرا تماشاچی ها رو می زنن؟!، تا اینو گفت همه به حال خودش رهاش کردند و رفتند. شاید منظورش این بود که من اطلاعاتی اصلاح طلبام!؟"

به هر حال امروز بچه ها جواب شمشیر کشیدنهای "رهبر" را دادند و امشب هم شب داغی خواهیم داشت. اینا فکر می کنند که با تمام شدن تظاهرات آرام و سبز مردم جا می زنند. این از نتایج سحر است باش تا صبح دولتت بدمد.

تهران - شنبه 30 خرداد 1388

باید حساب سی سال را پس بدن!

گزارش ارسالی از یک فعال نشریه دانشجویی بدر

تهران - ساعت 4 تا 6 بعد از ظهر:

کوچه پس کوچه های حوالی ایستگاه متروی آزادی در خیابان آزادی صدای هلی کوپترها. تیراندازی. بوی باروت. فضای پر از دود. گاز اشک آور. آژیر پی در پی.

غرش مردم. دیگر کسی نمی خواهد "رای اش را پس بگیرد". دیگر کسی یادش نیست، که همه چی از قلب در انتخابات شروع شد.

تهران در آتش و خون!

گزارش ارسالی برای نشریه دانشجویی بذر

شنبه 30 خرداد 88 - 21 کشته و صدها زخمی

روز شنبه تهران شاهد شورانگیزترین و خونین ترین تظاهرات از آغاز تظاهرات میلیونی در پی تقلب بزرگ در انتخابات و کودتای اخیر بود.



قرار بود تجمع از ساعت 5 از میدان انقلاب

به سمت میدان آزادی آغاز شود. اما از ساعت سه بعد از ظهر حکومت تعداد بسیار زیادی از نیروهای بسیج و سپاه و وزارت اطلاعات و لباس شخصی های آموزش دیده را مجهز به باتوم اسپری فلفل و گاز اشک آور و کلت و موتورسیکلت های پرشی تندرو به صحنه آورده بود و در اکثر چهار راهها منتهی به خیابان آزادی گله های بسیجی که با لباس پلنگی و کلاهخود و باتوم بودند ایستاده بودند. حکومت هر کسی را که حاضر بود در جنایات امروز سهم بگیرد از حراست ادارات گرفته تا بسیجی های یونیفرم پلنگی خاکستری تا اطلاعاتی های جلیقه پوش و نیروهای جنگی سپاه را بکار گرفته بود تا نیرویش هر چه بیشتر بنظر آید.

در خیابان آزادی صدها موتور سوار مجهز به لباس های مشکی رنگ و باتوم - کسانی که به رویو کاب معروف شده اند - در خط اتوبوس تند رو بی آر تی مرتب بالا و پایین رفته و باتوم های خود را به رخ مردم می کشیدند.

امروز در حقیقت اعلان حکومت نظامی بود و قرار بود که سپاه مردم را با سرکوب خونین و دستگیری های وسیع مرعوب کرده و به خانه هایشان بفرستند. اما اینگونه نشد مردم مبارز و قهرمان درسی به مزدوران بی روحیه و ناکارآمد رژیم نشان دادند که در تاریخ ماندگار شد.

بغیر از نیروهای گارد ویژه سپاه آنهم بیشتر موتورهای پرشی اش، سایر نیروهای حکومت نه به لحاظ آمادگی بدنی و نه به لحاظ آموزش برای جنگیدن چندان آماده نبودند و بهمین خاطر بود که گوشمالی سختی خوردند و از سر بزدلی و رذالت بسمت جوانان مبارز و قهرمان شلیک کرده و بنا بر اخبار رسیده حداقل 19 نفر و حداکثر ۴۴ نفر را کشتند و صد ها نفر را زخمی کردند.

حدود ساعت 5 صدها نفر از مردم مبارز از دو جهت خیابان آزادی بسمت میدان آزادی در حرکت بودند. گله های مزدوران سپاه و بسیج هر کدام بنا بر فراخور آموزشی که طی دو سال اخیر برای چنین روزی دیده بودند هر یک ادا و اطواری در می آوردند. برخی باتوم هایشان را بر سپر پلاستیکی شان می کوبیدند و برخی باتوم را به نرده ها می کشیدند تا سر و صدا ایجاد شود. اما مردم را بنای عقب نشینی از صحنه نبود. بالاخره در حوالی وزارت کار و بهبودی و مترو آزادی و بزرگراه یادگار امام گله های بسیجی- گارد ویژه، بطرف مردم حمله کرده و سعی در متفرق کردن آنان نموده و با باتوم به سر و کله عابرین زدند. مقابله و جنگ و گریز شروع شد. تعدادی از مردم به کوچه های فرعی رفتند و از آنجا با سنگ بطرف نیروهای ضد شورش حمله کرده و آنان را عقب می رانند.

در حالیکه جنگ و گریز در خیابان آزادی ادامه داشت خبر رسید که در خیابان های ستارخان و آذربایجان و جیحون و بزرگراه آزادی و میدان توحید و میدان ولیعصر و میدان انقلاب و میدان ونک و تهرانپارس و ... درگیرهای پراکنده راه افتاده و در میدان آزادی صدها هزار نفر شروع به گردهم آبی کرده اند.

بعدی میگه: نه اون موقع خیلی طول کشید تا به اینجا کشید. اوایلش کلی اعلامیه پراکنی بود تا به اینجا رسید.

چهارمی میگه: آره از خرداد 42 شروع شد تا به بهمن 57 رسید. بعدی میگه: نخیر. این حرفا تبلیغات ایناست. انقلاب مال مردم بود. مردم انقلاب کردند. اینا سوارش شدند و دزدینش و تبلیغ کردند که ادامه سال 42 بوده.

نفر بعدی میگه: این چند روزه فشرده چند ماه بود.

یکی میبرسه: حالا چی میشه؟

اون یکی جواب میده: همه چیز بستگی به ما داره.

آی بچه ها اومدن. برین تو خونه ها.

یکی میگه: آقا چرا فرار میکنی؟

اون یکی میگه این فرار نیست. اسمش عقب نشینی است و قانون جنگه.

ناگهان. های هوی. شر شور. چی شده؟ چه خبره؟

زندنشون! سه تا را زدن! از کی؟ از مردم؟ نه! از اونا. سه تا موتور سوار را مردم گرفتن و حسابشونو رسیدن.

شور مردم به حد اعلا می رسد.

خوبشون شد. باید اینکارو کرد.

شعار "مرگ بر خامنه ای" خیابان را به لرزه در می آورد.

یکی میگه: دیگه تموم شد. این شعار یعنی آخر کار.

ساعت حدود 8 - حوالی پل ستارخان

جنگ تن به تن شده.

بچه ها: سراج اونا رو که روی سپرشون نوشتن "حافظین امنیت مردم. یاوران رهبر" را برسیم.

یکی میگه "اینجا بدبختن. مثل ما هستن."

دیگری میگه: "اینجا برای کشتن ما آمدن."

دختری بشدت مضروب میشه. مردم اونو از زیر دست و پا در می آورند و در خانه ای پنهانش می کنند.

یکی میگه من الان دکتر میارم.

خبری می رسد: اون وانتی که داره میاد توش دو تا زخمی از بچه های خودمون هستن. راه را باز کنید تا قبل از اینکه دستگیر بشن آنها را بجای امنی برسانیم. راه باز می شود.

همه مردم شده اند "بچه های خودمون"

ساعت حدود 9 شب - آریا شهر (میدان صادقیه)

غلغله است. سیل خروشان مردم در میدان و خیابانها جاری است. همه جا آتش روشن است. فریاد "مرگ بر دیکتاتور" میدان را به لرزه انداخته است. نیروهای سرکوب عاجزند. مدام گاز اشک آور پرتاب می کنند. مردم به هم کمک می کنند. به هم یاد می دهند که چطور با اثرات گاز مقابله کنند. همدیگر را بغل می کنند. می بوسند. دستان هم را می فشارند. حسی خوشایند به همه دست داده است. حس سربلندی. مقاومت و مبارزه. حس غرور آفرین تسلیم نشدن. درود بر شما. درود بر شما دختران و پسران شجاعی که در صف جلو قرار گرفته و بی پروا و دلاورانه می جنگید. درود بر تو ای دختر شجاع که در وسط میدان ایستاده ای و با صدایی گرفته و در حالی که روسری به دور انداخته ای فریاد "مرگ بر دیکتاتور" را سر میدهی. درود بر شما پیر و مادرانی که نوشادوش فرزندان خود در خیابان هستید، تجارب انقلابی خود را به آنان منتقل می کنید و ترکیبی آتشفشانی برای از بین بردن این نظام ارتجاعی و ستمگر فراهم می کنید.

درود بر شما مردم سراسر ایران. در تهران و اصفهان و شیراز و تبریز و رشت و مشهد و اهواز و ... شما مردمی که این چنین سربلند و مغرور بیا خاسته اید.

آگاهانه، هشیارانه و متهورانه ادامه دهید و ادامه دهید....

تهران - یکشنبه 31 خرداد 1388

سنگ و فلاخن مجهز شد و حسابشان را رسید. تهور نقش مهمی در این نبردها بازی خواهد کرد.

درگیری تا ساعت ده شب در خیابان رودکی و قصرالدشت و بزرگراه نواب ادامه داشت بجز چند بسیجی و سپاهی که نقش فرمانده را داشتند، باقی نفراتشان کلاً روحیه خودشان را باخته بودند. تنها نیروهای موتوری که فقط کارشان ویراژ دادن در خیابانهاست ژست پیروزی به خود گرفتند. محل عبور و مرور اتوبوسهای بی آر تی منحصراً در اختیار اینان بود که بنوعی بایستی راهشان را بست.

تظاهراتی برای روز یکشنبه فراخوانده نشده بود اما جمعیت بسیار زیادی تقریباً بدون درگیری از میدان بهارستان بسمت میدان هفت تیر با موفقیت راهپیمایی کردند.

نیروهای ضد شورش اساساً بین میدان انقلاب تا میدان آزادی مستقر بوده و ژست حفاظت از بانک ها را بخود گرفته بودند. کانال های ماهواره ای صحنه دردناک کشته شدن "ندا سلطان" دختر جوان دانشجوی فلسفه که در اثر شلیک یک بسیجی از روی بامی در خیابان کارگر شمالی واقع در امیرآباد در کنار پدر یا استادش جان باخت را نشان داد که باعث خشم و ناراحتی بسیاری از مردم شده است. **مرگ بر سرکوبگران بزدل خلق!**

در مورد روشهای ناکار کردن نیروهای موتوری و پیاده بایستی چاره اندیشی کرد یک روش استفاده از سیم خار دار است و یا میخهای ستاره ای برای پنچر کردن نیروهای موتوری یا پهن کردن سیمها یا طنابهایی در خیابان که به محض حمله آنها بشود از دو طرف آنرا کشید و یا موتور را با سرنشینش سرنگون کرد یا فقط سرنشین جانیش را بشدت ناکار کرد.

در بخشهایی از شهر سعی می کنند حکومت نظامی برقرار کنند یعنی تجمع چهار نفر بیشتر ممنوع. تعداد زیادی لباس شخصی در اتوبوس ها آیه یأس سر می دهند. مردم ساکت و خشمگین هستند. برای سه شنبه اعتصاب عمومی فراخوانده شده اما صد درصد نیست.

برخلاف تصور بسیاری اینگونه نیست که در قسمت های جنوب شهر کودتاچیان پایه دارند. اما اقیقت این است که متوسط های شمال شهری خیلی فعالند. در حالیکه متوسط های تازه بدوران رسیده جنوب شهر محافظه کارند. البته نیاز به تحلیل سیاسی بیشتری از صف بندیهای طبقاتی در خیزش کنونی است.

سه شنبه 2 تیر - خبر فوری

خبری از فعالین نشریه دانشجویی بذر

با اطلاع قبلی از تجمعی که قرار بود امروز توسط مردم به یاد ندا- دختری که روز شنبه در خیابان امیر آباد توسط نیروهای امنیتی کشته شد- برگزار شود، ما هم با چند تن از دوستان بزرگراه محل شدیم ولی هیچ خبری از مردم نبود. نیروهای امنیتی به وضوح در خیابان و پشت بام ها به چشم می خوردند. تک تیراندازان در محل های خود موضع گرفته بودند و هر حرکتی را زیر نظر داشتند. ما مجبور شدیم محل را ترک کنیم و به سمت میدان انقلاب حرکت کنیم. در میان راه در تقاطع خیابان کارگر و فاطمی با سبیلی از نیروهای بسیجی و سپاه روبرو شدیم و از میان آنها گذر کردیم و خود را به پارک لاله رسانیدیم. تا به حال این همه نیروی امنیتی و نظامی را یکجا ندیده بودیم. تمام پارک لاله و خیابان های اطراف پارک در محاصره نیروی امنیتی است.

(روز سه شنبه ساعت 17:05)

من با گروهی که باهاشون بر خورده بودم بعد از مدتی درگیری با چندین نیروی حراستی و بسیجی و گارد ویژه با شعار "مردم چرا نرسستین ایران شده فلسطین" و "مرگ بر دیکتاتور" و آتش زدن دو سطل زباله پلاستیکی به سمت خیابان آذربایجان رفتیم و مشاهده کردیم که چند صد تظاهر کننده با حمل پرچم بزرگی به سمت تقاطع کارون و آزادی در حرکتند. اما از آن سمت نیروهای چماقدار گاردی و بسیجی با آنها در گیر شدند. در دیگر سوی خیابان آذربایجان در تقاطع رودکی صدها جوان مبارز تقاطع را در تصرف خود داشتند و آتش بزرگی برپا کرده بودند. بعد از مدتی نیروهای سپاهی از بالا شروع به حمله کردند که تعدادشان حدود 15 نفر بودند. جمعیت شورش با روحیه عالی بسرعت صدها سنگ و چوب جمع کرده و به مقابله پرداختند و بسرعت آنها را عقب نشانند. اما آنها از نیروهای موتوری و بسیجی کمک گرفته و با پرتاب چندین گاز اشک آور و سنگ دوباره هجوم کردند اما جمعیت قصد عقب نشینی نداشت مبارزه و پایداری جوانان این منطقه که به سلسبیل معروف است واقعاً شورانگیز بود.

کمی بعد یک فروند هلیکوپتر از فاصله پایین از روی تقاطع رد شده بطوری که سرنشینی که دستش از پنجره بیرون بود دیده می شد. بسیاری از مردم فوری سنگر گرفتند. از سمت خیابان کارون بطرف تقاطع، ماشین بزرگ آب پاش حرکت کرد که بلافاصله چند سنگ نصیبش شد و بعد از گشودن آب بر چند نفر که کنار ایستاده بودند، فوری دور زد و راهش را کشید و رفت!

بار دیگر شور و شوق جمعیت را فرا گرفت. اما خبر رسید که گله ای از نیروهای بسیجی از پایین در حال آمدن بطرف بالا هستند؛ و نیروهای گاردی نیز از بالا اما جوانان روحیه خود را نباختند؛ و تصمیم گرفتند درسی ابتدا به بسیجی ها بدهند؛ و بعد برگردند؛ و حساب گاردی های خسته و درمانده را برسند. در عرض چند دقیقه با یورش همچون جنگ های دوره قدیم چند تن از نیروهای بسیجی را دستگیر کرده و کتک زدند و چند نفرشان که مجروح شده بودند را تحویل آمبولانسی که در محل حاضر بود دادند و بعد دوباره به سمت بالا هجوم بردند و نیروی سپاه را عقب نشانند.

دروغ بر جوانان مبارز و غیور منطقه سلسبیل که علیه رژیم مبارزه کرده و جان های عزیز بسیاری را نثار مبارزه در راه رهایی و آزادی مردم کرده اند.

نیروهای حکومت مستأصل و درمانده تقاضای نیروی بیشتری کردند، که در جواب آن با وجودیکه نیروهای موتوری در حال برگشت به پادگانشان بودند، چندین موتوری با دو سرنشین به جمعیت حمله کردند اما نا کار شده و برگشتند!

در مدت کوتاهی ده ها نیروی نظامی به توسط وانت به محل آورده شدند. اما بازهم جمعیت در حال مقاومت بود. در بالای خیابان رودکی نیروهای بسیجی و چماقداران یونیفرم پوش به مردمی که در کوچه های فرعی نظاره گر بودند حمله کرده و گفتند که متفرق شوید. اما کسی از جایش تکان نخورد بسیجی یونیفرم خاکستری- پلنگی پوشی عصبانی از کتک خوردن چند جانی همکارش به مرد جوانی که می گفت می خواهد به سمت محله اش برود نهب زد که دور شود. اما مرد از جایش تکان نخورد بسیجی پررو بناگاهان کلت کشید؛ و چند بار نهب زد که می ری یا نه و بعد چند بار با لگد به کمر او کوبید؛ و سپس دور شد و بعد شخصی پوشی آمد و همان ارجیف را تکرار کرد و زمانیکه مردم به کلت کشیدن و نشانه رفتن آن به یک غیر نظامی اعتراض کردند، گفت: اینها دارند خونریزی می کنند و بهتر است که بروید. اما جمعیت جواب داد: **شما هستید که باید بروید تا احمدی نژاده هر شب همین بساطه!**

در بزرگراه نواب که در این ساعت شب همیشه خیلی شلوغ بود، در اثر درگیری خلوت بود. عابری گفت که نزدیک به 9 جسد را که توسط نیروهای سپاه کشته شده بودند را به چشم خود دیده است. نیروهای حکومت نسبت به جمعیت کم هستند پس باید به چوب و

نکاتی درباره شورش های خیابانی از

Anthony Ignorant
برگرفته از ویلاگ و بگردی

■ یکی از مهمترین چیزها قبل از هرگونه اقدام شناختن منطقه ی مورد نظر است. اعضای شرکت کننده در شورش باید خیابان های اصلی، خیابان های فرعی، کوچه ها، بن بست ها، راه های فرار احتمالی، دوربین ها، مناطقی که امکان جتماع پلیس وجود دارد، هدف های احتمالی، سنگرهای احتمالی (دیوارها، نرده ها و غیره) را به خوبی بشناسند. همواره به خاطر داشته باشید که امکان دارد بخش هایی از شهر توسط عوامل دولتی مسدود شده باشند. راه های فرار متعددی را شناسایی کنید.

■ سطل های زباله بزرگ را آتش زده و به عنوان مانع برای پیشروی پلیس استفاده کنید.

■ در هنگام پرتاب سنگ و یا کوکتل مولوتوف به سوی نیروهای ضد مردمی، خود را به جلوی صف برسانید. از پرتاب سنگ و کوکتل مولوتوف از پشت جمعیت خودداری کنید.

■ خطرناک ترین اسلحه ای که می توانید در درگیری های خیابانی از آن استفاده کنید کوکتل مولوتوف است. در هنگام استفاده از کوکتل مولوتوف منتظر حمله ی تلافی جویانه ی پلیس باشید. تنها زمانی از از کوکتل مولوتوف استفاده کنید که مطمئن هستید پشت سرتان برای فرار باز است و پلیس نمی تواند شما را دستگیر کند. نیروهای پلیس و خودروهای نظامی را نشانه بگیرید.

■ اگر احتمال حمله ی شیمیایی وجود دارد و شما تصمیم گرفته اید تا نارنجک های گاز اشک آور را به خود پلیس برگردانید و یا منطقه ی خود را از گاز اشک آور خالی نگه دارید، باید در نظر داشته باشید که این نارنجک ها در هنگام شلیک بسیار داغ هستند. پس حتما دستکش جوشکاری به دست داشته باشید. منتظر بمانید تا گاز شروع به خارج شدن از نارنجک کند - در غیر اینصورت امکان دارد تا نارنجک گاز اشک آور ترکیده و شما را مجروح سازد.

■ اگر دسترسی به ماسک ضد گاز ندارید می توانید از دستمالی که در سرکه و یا آبلیمو خیسانده شده استفاده کنید. دستمال خیسانده شده را در یک کیسه ی پلاستیکی سر بسته با خود حمل کنید و برای تازه نگه داشتن اثر سرکه و یا آب لیو، تعدادی لیمو به همراه داشته باشید. همچنین می توانید از عینک های ایمنی و یا عینک های شنا نیز برای محافظت از چشمانتان استفاده کنید.

■ در هنگام حمله ی شیمیایی شما می توانید دماغتان را فین کنید، دهانتان را بشویید، سرفه کرده و تف کنید، اما تحت هیچ شرایطی آب دهانتان را قورت ندهد و چشمانتان را نمالید.

■ تجمعات بزرگ مردمی پلیس به دلیل اینکه قادر به دستگیری نیست، تلاش خواهد کرد تا با توسل به گاز اشک آور و حملات پراکنده مردم را متفرق سازد. در چنین شرایطی نباید وحشت کرده و فرار کنید. اگر دیگران در حال فرار هستند، فریاد بزنید "راه برو، نرو!" در عین حال منطقه را به سرعت تخلیه کنید.

■ لوازم حمله: اسپری رنگ، تبرکمان، چوب و چماق (برای استتار می توانید از چماق های به عنوان نگهدارنده ی پرچم و یا پلاکار استفاده کنید)، کوکتل مولوتوف، وسایل مورد نیاز برای بیرون آوردن سنگ فرش های خیابان ها.

■ حداقل یک روز قبل از وارد شدن به میدان مبارزه صورتتان را اصلاح نکنید. اصلاح کردن منقذهای پوستی را باز کرده و اثر مواد شیمیایی را افزایش می دهد. تمام گوشواره هایتان را در بیاورید. به هیچ وجه از کهنه ی قاعدگی استفاده نکنید. آن ها مواد شیمیایی را جذب می کنند و اگر دستگیر شوید و به زندان بروید و نتواند کهنه را عوض کنید، ممکن است شوک شیمیایی بگیرید. در شوک شیمیایی، ماده ی شیمیایی وارد خون شده که تأثیرات ناگواری دارد. از پوشیدن لنز به شدت خودداری کنید. مواد شیمیایی در زیر لنزها به دام افتاده و حتی ممکن است آن ها در درون چشمانت نوب کنند.

■ بعد از آغشته شدن به مواد شیمیایی و گاز اشک آور، سعی کنید با سردترین آب ممکن دوش بگیرید تا منقذهای بدنتان بسته شود. تا آنجا که می توانید آب بخورید و بخوابید. خوردن مقادیر زیادی مرکبات نیز توصیه می شود.

آهای جوون، آهای جوون

وقتی صدای تو در کوچه های شهر جاری شد
تو بهترین شعر مرا گفتی

آهای جوون تو میتونی به شعر تازه تر بگی
از در و رنج آدما از صحن پر خطر بگی
از شوروشوق باغها، از شعله های پر شرر،
از دیده های تر بگی

- هو کن ،ها کن، شورش کن غوغا کن
- ها کن، هو کن، دنیا رو زیرو رو کن
- هو کن ،ها کن، قیامتی به پا کن
- ها کن، هو کن، دنیا رو زیر و رو کن

تو میتونی کلید باشی قفل درهارو وا کنی
دستای پینه بسترو از زنجیرا جدا کنی
تو میتونی دیو شبو رسوا کنی، رسوا کنی

- هو کن ،ها کن، شورش کن غوغا کن
- ها کن، هو کن، دنیا رو زیرو رو کن
- هو کن ،ها کن، قیامتی به پا کن
- ها کن، هو کن، دنیا رو زیر و رو کن

دور شو، شرر شو، موج شو، خزر شو
فریاد خشم مردم، جنبش پر ثمر شو
سرو شو، سمن شو، مشعل شب شکن شو
دار شو، درو کن، زمین و زیرورو کن
رود شو، روان شو، پناه بی کسان شو
گندم کشتزاران، چاره درد من شو
راه شو، رها شو، غرش طوفان شو
چشم و چراغ مردم، از نو دوباره پا شو

- تو میتونی اگه بخوای قیامتی به پا کنی
- کبوترای خسترو از قفسا رها کنی
- تو میتونی برکه ها رو دریا کنی دریا کنی

شاعر : مینا اسدی
خواننده: داریوش
آهنگساز: محمد شمس